

احمدی نژاد! امید جدید اپوزیسیون لیبرال!

انتخاب میان "بد و بدتر" در بین جناح های رژیم جمهوری اسلامی، پدیده تازه ای در کارنامه نیروهای اصلاح طلب و لیبرال ایرانی نیست و به درازی عمر ۳۴ ساله رژیم وجود داشته است و به عبارتی همواره یک پای سیاست گرایشاتی از این طیف را تشکیل داده است، آنچه احمدی نژاد را اینک به "شانس" جدید آنها تبدیل کرده و به آن ویژگی خاص تری می دهد، اوضاع و احوال سیاسی کنونی و دل کندن هر روز بیشتر بخشی از این نیروها از استراتژی درمانده امید بستن به تغییر این رژیم به کمک دخالت نیروهای امپریالیستی است.

مصر، تقابل انقلاب و ضد انقلاب!



در شرایط غلبان اجتماعی در جامعه و در شرایطی که هر کدام از طبقات، احزاب و سازمان های مدافع این طبقات، برنامه های سیاسی خود را جهت سازمان دادن جامعه عرضه می دارند، طبقه کارگر نمی تواند و نباید در محدوده مطالبات اقتصادی خود - هر چند که بسیار ضروری هستند، از جمله خواست افزایش دستمزد - باقی بماند. در شرایط غلبان اجتماعی این برنامه های سیاسی کلان هستند که تکلیف توازن قوا در جامعه را تعیین می کنند. بدیهی است که برنامه سیاسی کلان از جانب طبقه کارگر تنها و تنها از طریق حزب سیاسی پیشرو طبقه می تواند عرضه گردد. بنابر این چگونگی پاسخ طبقه کارگر آگاه، احزاب و سازمان های چپ و رادیکال به پرسش های طرح شده در جامعه، سرنوشت نبرد جاری را تعیین خواهد کرد.



لایحه اصلاح قانون کار تدارک تعرضی دیگر به طبقه کارگر!

سیاست نژاد پرستانه و خارجی ستیزی جمهوری اسلامی و اعتراض شهروندان افغان

وضعیتی که شهروندان افغانی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با آن درگیر هستند، یکی از برگ های سیاست های ضد مردمی رژیم است که بدون شک در جهان امروز در ردیف صدرنشینان دولت های خارجی ستیز جهان قرار دارد.

نقش آگاهی طبقاتی در مبارزه با سرمایه



سخنی پیرامون تحزب یابی کمونیستی

نسل جوان ایران مرعوب ارتجاع و سرکوب نخواهد شد!



اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بمناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو

هلمت احمدیان

احمدی نژاد! امید جدید اپوزیسیون لیبرال!

و "خودی‌ها" در نظام توتالیتر جمهوری اسلامی که تاریخا هیچ تردیدی را در درون خود راه نداده، می‌تواند بستری مناسب و هموار برای بهره‌گیری اپوزیسیون بورژوازی خارج حاکمیت باشد؟ آیا استفاده از این شکاف‌ها در حاکمیت می‌تواند به تکیه‌گاهی برای اپوزیسیون لیبرال رژیم تبدیل شود؟ آیا احمدی نژاد و باندش در سلسله مراتب و الگاری حاکمیت جمهوری اسلامی می‌تواند بیشتر از رفسنجانی و خاتمی و موسوی و کروبی و امثالهم برای کمی "مطلوب و مقبول" کردن چهره این رژیم ضد مردمی و جنایتکار برای اپوزیسیون لیبرال و متعاقبا برای جهان سرمایه داری نقش ایفا کنند؟

کارنامه کشمکش‌های درونی حاکمیت جمهوری اسلامی بارها و به رقبای "گردن کلفت تر" از احمدی نژاد نشان داده است که فضایی از جانب اصولگرایان برای این نوع "ناهمخوانی‌ها" برای هر کسی که بدرجه‌ای از خط قرمزهای آن بگذرد وجود ندارد و اگر هم اصلاح و نرمشی در روش‌ها و تاکتیک‌های رژیم لازم آید، این خود آنانند که می‌خواهند ابتکار عمل را در دست داشته باشند و "اصلاح طلب تر" از "اصلاح طلبان" گردند. تمامیت خواهان و اصولگرایان نمی‌توانند روال و ابتکار کارها و "انعطاف"‌ها را به دست "غیرخودی‌هایی" از نوع "مشایی" بسپارند، زیرا بر این امر واقفند که هر درجه عقب نشینی و نرمش خارج از کنترل آنها، سر آنها و "جمهوریشان" را هم به باد خواهد داد. اگر از این روال و مشی همیشگی اصولگرایان بر علیه مخالفین درونی حاکمیت هم بگذریم، از نظر آنها، رقبای جدیدشان در دولت، (اگر چه برای رژیم بی مشکل نخواهند بود)، اما هر روز و بویژه بعد از تمام شدن دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، سهل تر از رقبایی همچون رفسنجانی و خاتمی قابل به حاشیه راندن هستند. احمدی نژاد بر خلاف ادعای قلم زنان لیبرال اگر چه از جنس خود اینهاست، اگر چه ماجراجوتر از کسانی مانند رفسنجانی و خاتمی است، اما نه مقبولیتش در جهان غرب و در بین قدرت‌های امپریالیستی، نه حمایت‌های مالی و مادیش در سلسله مراتب حکومتی از قبلی‌ها بیشتر است. احمدی نژاد اگر چه مهره بکار گماشته سپاه بوده است، اما این به معنای حمایت تام و کمال رهبران اصلی این نهاد هم از او نیست و در صورت ادامه تعارضاتش به مهره‌ای سوخته برای آنها هم تبدیل می‌شود. سپاه پاسداران بعنوان قدرتی تعیین کننده در آینده ایران هنوز از نقش و کارکرد روحانیت و خامنه‌ای بی‌نیاز نگشته است و در این حالت حساب زیاد و سرنوشت سازی برای شاخ و شانهِ کشیدن‌های احمدی نژاد و مشایی باز

یک کودتای انتخاباتی درونی رژیم در سال ۱۳۸۴ بقدرت رسید. او در آن زمان در تقابل با رقبای اصلاح طلب خود، به معنای واقعی کلمه با شگردها و ادعاهای پوپولیستی‌اش از یک طرف و ضدیتش با رقبای دوره‌ای درون رژیم، بهترین گزینه برای نجات رژیم بود. هم پشتیبانی سپاه پاسداران را پشت سر داشت و هم بنا به اعتراف خامنه‌ای به او نزدیکترین بود. او توانست رسالتش را با کیش و مات کردن رهبران "سبز" و کنار زدن مدعیانی مانند رفسنجانی و موسوی و کروبی به خوبی پیش ببرد. تا اینجا کارنامه او و تیمش بدون شک، نه مورد سؤال سپاه و نه بیت رهبری بوده است. اما مشکل او و طرفدارانش در دولت هنگامی که سهم خواهی و زیاده روی هایش در تعارض با "مصلح نظام" قرار گرفت، شروع شد. همانگونه که در گذشته نیز چهره‌های مومن سپاه و نظام از قبیل گنجی و سازگارا و... (که اکنون جزو چهره‌های اصلاح طلب خارج کشور هستند)، با اصولگرایان در تعارض افتادند، و مورد غضب آنها قرار گرفتند.

دوره ماه عسل و همگامی دولت احمدی نژاد با خامنه‌ای و اطرافیانش زمان زیادی نبرد و هر روز شک و تردیدها به او و تیمش، که در مورد نقش تمامیت خواهانه اصولگرایان و روحانیت در حاکمیت تردید ایجاد می‌کردند، موجبات تعارضات بیشتر آنها با "بیت رهبری" و ارکان وابسته به آن شد. این روند در سال‌های اول با حمله جناح مقابل به اطرافیان او و بیش از همه به اسفندیار رحیم مشایی "مرد هزار چهره" این باند صورت گرفت و تدریجا خود او را هم در بر گرفت. این حملات اگر چه در دوره اول ریاست جمهوری او، با ملاحظه و احتیاط از طرف این تیم پاسخ داده می‌شد، اما بعد از "انتخاب" مجددش در سال ۱۳۸۸ برای دور دوم ریاست جمهوری صراحت بیشتری پیدا کرد و هر روز حول مسئله‌ای جدید بحران‌های درونی حاکمیت را موجب شد و هر بار خامنه‌ای به منظور جلوگیری از تضعیف بیشتر حاکمیت با "نیش ترمزهایش" به نوعی آرام سازی در درون این دو جناح دست زد.

همچنانکه اشاره شد آنچه اکنون مورد توجه اصلاح طلبان بی‌دورنما قرار گرفته، نه یک امر تازه که در ماه‌های اخیر اتفاق افتاده باشد، بلکه روندی چند ساله در کشمکش‌های درونی حاکمیت بوده است. آنچه اکنون از جانب طیفی از لیبرال‌ها در مورد احمدی نژاد "کشف" شده و مورد توجه قرار گرفته است، این است که او می‌تواند شوالیه جدید این طیف در مقابله با اصول گرایان باشد.

سؤال این است که آیا محدود کردن دایره رهبری

«احمدی نژاد را باید جدی گرفت و او را در برابر ادعاهایی که این روزها مطرح می‌کند پاسخگو دانست. اصلاح طلبان وعده‌ها و شعارهای زیاد در سر دارند (مانند ایران برای همه ایرانیان) و به پشتوانه آن به قدرت رسیدند، ولی در اوج قدرت خود کاری برای تحقق این وعده انجام ندادند. نیروهای سکولار و تحول خواه زیادی به جنبش سبز پیوستند، ولی رهبران این جنبش با تاکید بر التزام به قانون اساسی و مواضعی مانند آن بسیاری از امیدها را سرد کردند. اکنون احمدی نژاد سعی دارد با شعارهای تازه سکولاریستی و جذب طبقه متوسط، زیر پای اصلاح طلبان را خالی کند. اصلاح طلبان بیهوده تلاش می‌کنند ولی فقیه را ببینند تا در انتخابات اجازه شرکت پیدا کنند. امروز کسی می‌تواند رای مردم را بگیرد که حساب خود را از ولی فقیه جدا کند. احمدی نژاد چنین کرده است و از این روش‌ها به مراتب بیشتری برای جذب آرای طبقه متوسط دارد». (حسین باقرزاده. نشریه خبری سیاسی الکترونیک ایران امروز، ۱۴ آذر ۱۳۹۱)

بیان این نوع اظهارات و انتخاب میان "بد و بدتر" در بین جناح‌های رژیم جمهوری اسلامی، پدیده تازه‌ای در کارنامه نیروهای اصلاح طلب و لیبرال ایرانی نیست و به درازای عمر ۳۴ ساله رژیم وجود داشته است و به عبارتی همواره یک پای سیاست گرایشاتی از این طیف را تشکیل داده است، آنچه به این نوع اظهار نظرات ویژگی خاص تری می‌دهد، اوضاع و احوال سیاسی کنونی و دل‌کندن هر روز بیشتر بخشی از نیروهای راست از استراتژی درمانده امید بستن به تغییر این رژیم به کمک دخالت نیروهای امپریالیستی است. حساب باز کردن جدید نویسنده سطور بالا روی باند احمدی نژاد، از زیر سؤال رفتن و استیصال هر روز بیشتر راهکارهای این طیف سرچشمه می‌گیرد. ویژگی برگشتن و امید بستن به جناحی از رژیم اگر چه همواره استراتژی بخشی از اپوزیسیون بورژوازی لیبرالی جمهوری اسلامی بوده است، ولی در اوضاع کنونی بر بستر ناامید گشتن هر روز بیشتر به بالا، برای کنار زدن جمهوری اسلامی است.

این مطلب ضمن بازبینی موقعیت واقعی باند احمدی نژاد - مشایی در حاکمیت رژیم قصد دارد، این را نشان دهد که امید بستن (از نوع پارگراف نقل شده در بالا) طیفی از اپوزیسیون لیبرال برای دفاع از منافع بورژوازی ایران، بیش از ذلتی دیگر برای این طیف نیست.

احمدی نژاد به عنوان گزینه سپاه پاسداران در

➔ نخواهد کرد.

با این احوال سؤال دوم این است که آیا لیبرال‌های مستاصل ایرانی این واقعیات را نمی‌دانند؟ آیا دلخوش کردن اینان به بهره‌گیری از شکاف‌هایی که همواره در حاکمیت جمهوری اسلامی وجود داشته و این بار به احمدی نژاد (از منفورترین چهره‌های این نظام) تکیه شده است، ناشی از کم‌تجربگی و عدم آگاهی آن از دینامیسم و کارکرد حاکمیت در جمهوری اسلامی است، یا این نوع موضع‌گیری‌ها ناشی از "درایت" آنهاست؟

بطور قطع قلم زنان و تنورسین‌های اپوزیسیون لیبرال، هم سوادشان و هم اطلاعاتشان از کارکرد سیستم حکومتی جمهوری اسلامی کمتر از دیگران نیست. اما مشکل آنها این است که این سواد و آگاهی و حتی تجارب رنگ باخته و بارها آزموده شده، با استراتژی این طیف سر همسویی ندارد و به هر قیمتی شده در فکر پیدا کردن سوراخی برای فرار از محاصره بی‌افقی و یا طنابی برای آویزان شدن هستند.

برای اپوزیسیون اصلاح طلب خارج از حاکمیت رژیم، دو راه حل برای جلوگیری از انقلاب توده‌های کارگر و زحمتکش جامعه از یک طرف و از طرف دیگر تطبیق ساختار حاکمیت در ایران با دنیای سرمایه‌داری وجود داشته و دارد.

اگر همه طیف‌های لیبرال در مورد شق اول یعنی ضدیتشان با حرکت مستقل مردم برای جلوگیری از انقلاب و ایجاد تغییرهای بنیادی در ساختار سیاسی - اقتصادی جامعه ایران، توافق نظر کامل دارند، و هر آینه خود را در تهدید خطر پایینی‌ها ببینند بسرعت هم صحبت و هم جهت می‌گردند، اما برای شق دوم یعنی حل مسئله حاکمیت بورژوازی لیبرال در ایران هم‌منظر نبوده و نیستند و همواره دو راهکار برایشان وجود داشته است. اولی از کانال تعدیل و استحاله رژیم جمهوری اسلامی و آشتی آن با ریتیم‌های قابل قبول تر جهان سرمایه‌داری و دومی گرایشاتی که از تغییر این رژیم قطع امید کرده‌اند و از مدتها پیش در تلاشند با کمک دخالت خارجی و در راس آنها آمریکا از بالا این رژیم را کنار زنند.

این دو گرایش و راهکار به تناسب اوضاع ایران، منطقه و مهمتر از همه جهت‌گیرهای دول امپریالیستی و در راس آنها آمریکا در قبال ایران، افت و خیزهایی داشته‌اند، و بنا به روندهای سیاسی

عمل کرده‌اند.

بعد از حمله آمریکا و متحدینش به عراق و افغانستان، راهکار امید بستن به تغییر رژیم ایران از طریق فشارها و تحریم‌های بیشتر بر ایران و نهایتاً امید بستن به گزینه نظامی برای تغییر رژیم، به شدت در میان اپوزیسیون بورژوا لیبرال و نیروهای ناسیونالیست شدت گرفت. همایش‌ها و جلسات متعدد برای نشان دادن آمادگی در بین صفوف این نیروها شکل گرفت. اما در چند سال اخیر و بدنبال ناکامی‌هایی که دخالت‌های خارجی و نظامی برای جهان سرمایه‌داری و آمریکا را به بار آورد، تکرار سناریوی عراق و افغانستان در مورد ایران به ته لیست گزینه‌های آمریکا رفت و دوره ای طولانی به صورت فشار و تشدید تحریم‌های اقتصادی بر ایران به موازات تلاش‌های دیپلماتیکی برای کنار آمدن با این رژیم در دستور قرار گرفت.

دود تحریم‌ها بیشتر از هر کسی به چشم توده‌های مردم فرو رفت و رژیم اسلامی را هم سرنگون نکرد. رژیم اسلامی نشسته بر دریایی از ثروت و پول و نفت و واقف بر محصوریت‌ها و محدودیت‌های غرب با گفتمان سنتی خود با مخالفان جهانی‌اش ادامه داد و سعی کرد نرخ معامله‌اش را بالا ببرد و این روندی است که اکنون هم ادامه دارد. اصولگرایان در عرصه دیپلماتیک و مذاکره با آمریکا و اتحادیه اروپا مدتهاست این حربه را، که مهمترین اسلحه اصلاح طلبان در سطح جهانی بود، خود در دست گرفته‌اند و جهان غرب هم بویژه بعد از به حاشیه رفتن سران "سبز"، آنها را به دلیل اینکه حرف اول را در جمهوری اسلامی می‌زنند و قابلیت سرکوبگریشان هم بالاتر است، جدی تر گرفتند.

روند این اوضاع امیدهای اپوزیسیون راست و لیبرال را به یاس تبدیل کرده و تشتت و پراکندگی و سرخوردگی بیشتری برایشان بار آورده است. اظهاراتی از قبیل آنچه در آغاز این نوشته از یکی از صاحب‌نظران این طیف نقل شد، آینه تمام‌نمای این استیصال است.

اپوزیسیون لیبرال ایران بی‌دورنماتر از هر زمانی است. شناس آنها برای استفاده از شکاف‌ها و کشمکش‌های درونی رژیم که اساساً به دلیل تشدید بحران‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی و رشد بی‌سابقه ناهنجاریهای اجتماعی در جامعه ایران است، کمتر از سابق شده است.

مهمتر از هر چیز این اپوزیسیون، هیچ برنامه اقتصادی و ساختاری فراتر از برنامه خود رژیم جمهوری اسلامی برای بحران‌های فزاینده جامعه ایران ندارد، همه چشم امیدش به کمک از بالا بود

و همچنانکه می‌بینیم بالایی‌ها یعنی آمریکا و متحدینش در مورد رابطه‌شان با جمهوری اسلامی بعد از تجارب عراق و افغانستان و کشورهای عربی شمال آفریقا و خاورمیانه، پراگماتیست تر و دست به عصا تر حرکت می‌کنند. علیرغم همه سرکشی‌ها و دخالت‌های منفی جمهوری اسلامی در مسائل کشورهای منطقه، هنوز راه آمدن و به سر عقل آوردن و معامله و مذاکره با این رژیم گزینه اصلی آمریکا و متحدینش است. آنها طرحی برای ایجاد آلترناتیو رنگارنگ جمهوری‌خواه و لیبرال و ناسیونالیست به منظور ایجاد آلترناتیو سازی حکومتی برای ایران ندارند و این ریشه بحران استراتژیکی است که اپوزیسیون رنگارنگ بورژوازی ایران با آن روبرو است. نقل قول آورده شده در آغاز این سطور در پرتو این بی‌افقی قابل توضیح است.

اما اگر اپوزیسیون لیبرال مرتباً روی اسب بازنده شرط بندی می‌کند و در پی یافتن راه‌هایی به شکل دل سپردن به احمدی نژاد است، چه جامعه ایران به درک روند اوضاعی که در اعماق شکاف‌های طبقاتی و سیاسی در جامعه ایران می‌رود بیشتر و بیشتر خود را بیابد و با روشنی و درک اوضاع خطیر کنونی ضرورت متحد کردن صفوف خود را در دستور قرار داده و می‌رود توان خود را بیشتر از گذشته در خدمت رشد و گسترش و تعمیق جنبش‌های اجتماعی در ایران قرار دهد. قطع امید از ناجیان اشغالگر و لیبرال‌های مستاصل در میان بخش‌های مردم ستمدیده ایران، هر روز بیشتر خود را می‌نمایاند و در این شرایط آنچه مبرم‌تر از همیشه به آن احتیاج هست، کار برای دستیابی به اعتماد به نفس بیشتر و کوشش برای جمع شدن نیروی مستقل و سازمان یافته توده‌های کارگر و زحمتکش این جامعه برای ایفای نقش‌شان است.

طبقه کارگر ایران نقش تعیین‌کننده‌ای در استمرار و به سرانجام رساندن جنبش‌های توده‌ای دارد و همه تلاش‌های نیروهای چپ و کمونیست این جامعه باید روی ایفای این نقش تاریخی و حیاتی متمرکز گردد. پاسخ به این ضرورت سیاسی و اجتماعی بیش از هر زمانی بر دوش نیروهای چپ و کمونیست جامعه ایران سنگینی می‌کند و تقویت قطب چپ این جامعه و تلاش برای رشد زمینه‌های آلترناتیو سوسیالیستی هر چه بیشتر راهکارهای بورژوازی را به حاشیه می‌راند.



سایت تلویزیون کومه له



www.tvkomala.com

سایت کومه له



www.komalah.org

سایت حزب کمونیست ایران



www.cpiran.org

از سایت‌های حزب
کمونیست ایران
و کومه له
دیدن کنید!



نصرت تیمورزاده

مصر، تقابل انقلاب و ضد انقلاب!



سمت و سوی تغییر و تحولات را روشن می سازند. این امر یک دینامیسم ساده و خطی نیست. صفوف انقلاب و ضد انقلاب، پیوستگی و گسست شان در تقابل با هم شکل می گیرد و تا حدود بسیار زیادی از نوعی قانونمندی برخوردار است. آنچه به مبارزات توده ها و به پیشروی انقلاب مربوط است پدیده ای است که موج وار به پیش می رود. در فاصله این موج ها ست که مردم تجدید قوا می کنند و با توجه به شرایط ذهنی حاکم بر جنبش توده ای و اعتراضی و درجه آگاهی به مضمون تضادهای طرح شده در آن لحظه از مبارزه، از حرکت خود جمع بندی کرده و موج بعدی را سازمان می دهند. در جریان افت و خیز این موجهاست که مردم می فهمند کدام پیشروی ها را کرده اند و یا اینکه در جای خود مانده اند و همه امور در جامعه بر مدار سابق می چرخد. و تنها ذهنیت شرکت کنندگان در انقلاب است که به درجاتی تغییر نموده است. دست کم تا این لحظه با چهار موج اعتراضی مردم مصر روبرو بوده ایم.

موج اول که در آن ده ها میلیون نفر میادین و خیابان های شهرهای مصر را به تصرف خود درآوردند، نتیجه این موج سقوط مبارک بود. این سقوط هنوز به هیچ وجه به این معنی نبود که انقلاب و ضدانقلاب تعیین تکلیف کرده اند. مطالبه نان و آزادی هنوز جواب خود را نگرفته بود. مردمی که مبارک را ساقط کرده و شور و شوق عظیمی را با خود حمل می نمودند، هنوز بسیاری از توهمات هلاکت بار را با خود داشتند. اینکه گویا ارتش مبارک بی طرف است و یا عدم هوشیاری در اینکه بخش هایی از بورژوازی خود را در صف انقلاب جای داده تا بهتر بتوانند آن را از نفس بیندازند. زمانی لازم بود تا مردم درک کنند که ارتش باقی مانده از مبارک در حال متمرکز کردن خود است و دادگاه های نظامی همچنان برجای خود ایستاده اند. تقابل با شورای نظامی موجب به راه افتادن موج دوم مبارزات گردیدند. وعده انتخابات و واگذاری دولت به غیر نظامیان پاسخ فراکسیون های مختلف بورژوازی به موج دوم است تا هر چه سریعتر اوضاع به حالت "عادی" برگشته و مردم را به خانه هایشان بازگردانند. هم شورای نظامی و هم احوان المسلمین منافع واحدی را تعقیب می کنند. قبل از اینکه خیابان به خود آید، قبل از اینکه طبقه کارگر و چپ جامعه خود را سازمان داده و به عرصه جدال های سیاسی تعیین کننده وارد شوند، باید انتخابات پارلمان را سازمان داد. اعتراض به این انتخابات موج سوم مبارزات توده ای را به همراه می آورد.

مبارک را قربانی کرده بود و برای مدتی سعی بر این داشت که از تیر رس انقلاب بگریزد، ولی تنها نه ماه بیشتر طول نکشید تا مردم درک کنند نظامیانی که مبارک را قربانی کردند همچنان با چنگ و دندان کوشش می کنند منافع و مواضع خود را حفظ کنند. وقتی مردم شعار یسقط یسقط حکم الاعسگر (سقوط احکام نظامی) را خواهان شدند نشان این امر بود که بازماندگان مبارک به سادگی قادر به بازسازی نظام بعد از وی نیستند.

اگر بخش بزرگی از مردم در انتخابات ریاست جمهوری بین مرسى و شفیق - بد و بدتر - اولی را انتخاب کردند، می بایست فرصتی بیابند که مجدداً با شعار الشعب یرید اسقاط الانظام (مردم خواهان سقوط نظام هستند) در روزهای اخیر در میدان تحریر و در مقابل کاخ ریاست جمهوری حضور بیاند. این امر نشان داد در زندگی واقعی



حل تناقضات ذهنی و حتی تئوریک فقط به شیوه عملی و یا انرژی عملی انسان امکان پذیر است. حل این تناقضات به هیچ وجه مسئله معرفتی نیست بلکه مسئله واقعی زندگی است.

زمانیکه جامعه درغلیان بسر می برد انقلاب و ضد انقلاب بدون ارتباط با یکدیگر جریان ندارند. حرکت و غلیان در جامعه هر دوی این صف بندی را به تحرک و راهیابی او می دارد. نبرد بین انقلاب و ضدانقلاب یک اتفاق ساده در یک لحظه معین نیست که در همان لحظه معین تعیین تکلیف شود. درست از این زاویه انقلاب یک پروسه است که سرنوشت آن در لحظه آغازینش به هیچ وجه تعیین نشده است. توده های مردم با یک برنامه پیش ساخته برای بازسازی اجتماع به عرصه انقلاب نمی روند، بلکه هنگام رفتن به میدان انقلاب فقط به شدت احساس می کنند که دیگر نمی توانند جامعه کهن را تحمل کنند. در هر طبقه فقط پیشاهنگان آن طبقه برنامه سیاسی دارند.

در بطن کشمکش انقلاب و ضد انقلاب است که جامعه سازمان داده شده و توازن قوای بین طبقات

رویدادهای چند هفته گذشته، بار دیگر جدالها و کشمکش های سیاسی و طبقاتی در مصر را به یکی از مطرح ترین موضوعات در وسایل ارتباط جمعی و فراتر از آن موضع گیری های سیاسی در عرصه کلان تبدیل نمود. هنوز چند روزی از تهاجم وحشیانه ارتش اشغالگر اسرائیل به نوار غزه و کشتار مردم و ویران کردن خانه های آنها در زندان بی سقف غزه و عرضه مرسی به مثابه قهرمان پایان دادن به جنگ و اعلام آتش بس از جانب دول امپریالیستی غرب نگذشته بود، که مردم مصر در میدان تحریر همان شعاری را فریاد زدند که در ژانویه ۲۰۱۱ علیه مبارک سر می دادند. آنانی که از "پاییز" عربی صحبت می کردند و انتظار زمستان را داشتند با آغاز تابستانی داغ و روبرو شدند، روشن شد که هم تحلیل شان از "بهار عربی" و هم درکشان از "پاییز عربی" تنها به آنچه که در سطح جامعه در جریان بود تکیه داشت و توانایی رفتن به عمق جامعه و توجه به اساسی ترین مولفه های بنیادین تغییر و تحولات و روند های اساسی اوضاع در جامعه مصر را نداشتند.

در پرتو تعمیق رویدادها از ژانویه ۲۰۱۱ تاکنون می توان برخی از روندهای اساسی را ملاحظه نمود. هنوز چند روزی از ۱۱ فوریه - روز قربانی کردن مبارک - نگذشته بود که ضدانقلاب هم در قامت ارتش و هم در قامت آن بخش از بورژوازی که خود را در صفوف انقلاب جای داده بود تعرض خود را آغاز کرد. نظم حاکم باید بازسازی می شد. این تعرض قبل از هر امری می بایست مردم در خیابان را به خانه هایشان می فرستاد. بهترین اهرم فراکسیون های مختلف بورژوازی مصر درگیر کردن توده های مردم در این یا آن فرزندم، در این یا آن انتخابات بود. رفتارم تغییر بندهایی از قانون اساسی توسط شورای نظامی، انتخابات مجلس، انتخاب ریاست جمهوری، مجلس تنظیم پیش نویس قانون اساسی و ... بخشی از این اهرمها بودند. در واقع درگیر کردن مردم در این بازی می بایست هم این کارکرد را داشته باشد که ذهنیت جامعه در توهم خویش باقی بماند که گویا مردم می توانند با استفاده از این اهرمها گام هایی را به نفع مطالبات خود بردارند و هم اینکه فرصت کافی برای آنها می مهیا گردد که خواهان بازسازی سیستم حاکم هستند.

آنچه را که مرسی از طریق حکم حکومتی انجام داد ادامه همان روندی بود که ضد انقلاب در تقابل با انقلاب از همان ابتدا آغاز کرده بود. سقوط مبارک به مفهوم سقوط نظام حاکم نبود، اگر چه ارتش،

مدافع این طبقات برنامه‌های سیاسی خود را جهت سازمان دادن جامعه عرضه می‌دارند، طبقه کارگر نمی‌تواند و نباید در محدوده مطالبات اقتصادی خود - هر چند که بسیار ضروری هستند، از جمله خواست افزایش دستمزد - باقی بماند. در شرایط غلبان اجتماعی این برنامه‌های سیاسی کلان هستند که تکلیف توازن قوا در جامعه را تعیین می‌کنند. بدیهی است که برنامه سیاسی کلان از جانب طبقه کارگر تنها و تنها از طریق حزب سیاسی پیشرو طبقه می‌تواند عرضه گردد. بنابر این چگونگی پاسخ طبقه کارگر آگاه، احزاب و سازمان‌های چپ و رادیکال به پرسش‌های طرح شده در جامعه، سرنوشت نبرد جاری را تعیین خواهد کرد. همچنین هوشیاری در برابر نقشه‌ها و برنامه‌های فراکسیون‌های مختلف بورژوازی بطور همزمان حائز اهمیت فراوانی است. تعارضات بین این فراکسیون‌های بورژوازی هر چند که اینجا و آنجا و یا در ظاهر بسیار عمیق به نظر می‌رسند، ولی در نهایت تعارضات درون طبقه‌اند. و نباید فراموش کرد که آنان در عین حال منافع مشترکی دارند که نگذارند طبقه کارگر به منافع یک طبقه مستقل و رهبر جامعه ظاهر شود. آنها منافع مشترکی دارند که تا حدودی و تا زمانی که نیاز دارند مردم را در خیابان نگه دارند، آنها منافع مشترکی دارند که بین پیشروان طبقه و نیروهای چپ و رادیکال جامعه و توده‌های وسیع مردم شکاف بوجود آورند.

همه اینها ایجاب می‌کند که پیشروان طبقه و نیروهای چپ و رادیکال هوشیارانه از اتخاذ تاکتیک‌هایی که این شکاف را عمیق و یا عمیق‌تر سازد با تمام انرژی پرهیز کنند. بدون تردید دولت مرسی و بخصوص ارتش بدشان نمی‌آید که از طریق نظامی کردن اوضاع و خسته کردن مردم شرایط انفرادی نیروهای پیشرو را فراهم سازند. در مقابل نیروهای رادیکال و چپ باید هوشیارانه از اتخاذ تاکتیک‌هایی که به این هدف ضد انقلاب یاری می‌رساند، پرهیز نمایند. می‌توان فهمید که میلیونها تن از نیروهای جوان جامعه که مطالبات خود را بی‌جواب می‌بینند خشمگین هستند ولی می‌دانیم که روحیه پرشور این جوانان در عین حال که نیروی بسیار ارزشمندی برای پیشبرد اهداف انقلاب است، با این وجود تنها با اتکاء به شور و شوق نمی‌توان امر بغرنج انقلاب را پیروزمندانه به پیش برد.

اینکه نبرد بین انقلاب و ضدانقلاب در مصر بنا به اهمیت سیاسی این کشور چه نتایجی به بار آورد، بدون تردید جغرافیای سیاسی منطقه را تغییر خواهد داد. اینکه در ماه ژوئن نزدیک به ده سازمان و حزب چپ "ائتلاف انقلابی دموکراتیک" را بوجود آورده‌اند، اینکه کارگران اعتصابی نساجی محله در جریان اعتصاب ماه جولای خود شعار "انقلاب بعدی انقلاب کارگران است" را حمل می‌کردند، نشانه‌های امیدبخشی هستند که دست کم چشمان طبقه کارگر شمال آفریقا و خاورمیانه به آن دوخته شده‌اند.

شرکت میلیونی مردم در اعتراضات و هم از زاویه حضور بخش‌هایی از بورژوازی لیبرال و سکولار در صفوف مردم معترض و بالاخره تاکتیک‌های ارتش به منابه بخشی از هیئت حاکمه در شرایط جاری، قابل رویت است.

آنچه که به جناح‌های مختلف بورژوازی و ارتش مربوط است، باید گفت که در این فاصله خود را تا حدود زیادی سازمان داده و یا بسازی کرده‌اند. اخوان المسلمین و سلفیست‌ها که حتی در زمان مبارک در قوه قضائیه و آموزش و پرورش نفوذ زیادی داشتند، اکنون سازمان یافته‌تر از گذشته و با تکیه به قدرت دولتی عمل می‌کنند. اعلامیه اخیر ارتش مبنی بر اینکه بهتر است دولت و اپوزیسیون از طریق مذاکره مشکلات را حل کنند در غیر اینصورت ارتش اجازه نخواهد داد که جامعه به یک دالان تاریک رهسپار شود، قبل از همه این پیام را داشت که ارتش به منابه بخشی از هیئت حاکمه و به لحاظ سهم و نقشش در اقتصاد جامعه، نظاره‌گر اوضاع نخواهد بود. ائتلاف بورژوازی لیبرال و سکولار اپوزیسیون در "جبهه نجات ملی" به رهبری البرداعی سیمای صف آرای فراکسیون‌های مختلف بورژوازی را ترسیم می‌کند.

در این میان چپ و طبقه کارگر هنوز نتوانسته‌اند خود را سازمان دهند. بدون تردید وجود دیکتاتوری شصت ساله یک مانع اساسی است و نمی‌توان انتظار داشت که چپ جامعه و طبقه کارگر بصورت یکپارچه و مستقل و قدرتمند در فرصت اندک در صحنه جامعه حضور یابند، ولی آنها باید از فرصت کنونی برای گسترش نفوذ و پایه‌های خود و در جهت تحکیم سازمان‌های خود حداکثر بهره را بجویند. توجه به ملزوماتی که این مهم را به مادیت قابل لمس برای مجموعه طبقه کارگر و پیشروان سایر جنبش‌های اجتماعی تبدیل نماید، اهمیت حیاتی دارد. بدون تردید آن مؤلفه‌هایی که شرایط ذهنی مساعدی جهت اینکه طبقه کارگر به منابه یک طبقه مستقل و رهبر جامعه در برابر فراکسیون‌های مختلف بورژوازی در هیئت حاکمه و در اپوزیسیون، خود را عرضه دارد اهمیت حیاتی یافته‌اند.

در شرایط غلبان اجتماعی در جامعه و در شرایطی که هر کدام از طبقات، احزاب و سازمان‌های

اینکه در مدت بسیار کوتاهی هم انتخابات مجلس صورت می‌گیرد و هم انتخابات ریاست جمهوری و نتایج حاصل از هر دوی آنها نشان از این دارد که ضدانقلاب در حال پیشروی بوده و انقلاب دارد در جا می‌زند و نتوانسته است توازن قوا را به نفع خویش تغییر دهد.

ضد انقلاب در قامت ائتلاف اخوانی‌ها و سلفیست‌ها هم مجلس و هم ریاست جمهوری را از آن خود کرده و تدارک تعرض بعدی را در جریان تهیه پیش‌نویس قانون اساسی می‌بیند. آنان در پیشروی خود حتی نیازی به این نمی‌دیدند که فراکسیون‌های دیگر بورژوازی بویژه بخش لیبرال و سکولار آن را نیز با خود همراه سازند. حکم حکومتی مرسی در دوم آذر ماه که در واقع بازگشت به دیکتاتوری نوع مبارک بود، موج چهارم اعتراضات مردم را شکل داد. اینکه مردم در روزهای اخیر همان شعاری را تکرار کردند که در روزهای اول خیزش خود در ژانویه ۲۰۱۱ فریاد می‌زدند، "الشعب یرید اسقاط الانظام" مردم خواهان سقوط دولت هستند - نشان از این دارد که نبرد بین انقلاب و ضد انقلاب اکنون خود را در تقابل دموکراسی و دیکتاتوری فردی عرضه می‌دارد. این نبرد با اهمیتی هم برای پیشروی انقلاب و هم برای طبقه کارگر است. اگر ضد انقلاب بتواند با شکست موج مقاومت جاری خود را تحکیم ببخشد، همان اندک پیشروی‌هایی را هم که طبقه کارگر در این فاصله کسب نموده است از دستش خارج خواهند ساخت.

فراموش نکنیم که فقط چهار روز بعد از اولین حکم حکومتی، مرسی تعرض بعدی خود را به تشکل‌های کارگری از طریق جایگزین کردن افراد وابسته به خود در راس اتحادیه‌های کارگری سازمان داد. اگرچه در ظاهر این امر به بهانه تسویه رهبران اتحادیه‌های کارگری از عناصر رژیم گذشته بود، ولی نیاز به هوشیاری چندانی نداشت تا درک شود که هدف مرکزی مرسی تسلط بر بیش از هشت صد اتحادیه کارگری مستقلی است که در این فاصله شکل گرفته‌اند.

موج اخیر شباهت‌های بسیاری با موج اول اعتراضات مردم دارد. این هم از زاویه گستردگی و



فرشید شکری

نقش آگاهی طبقاتی در مبارزه با سرمایه داری

سوسیالیسم، در چشم انداز قرار گرفتن آن، و دست بردن به عمل انقلابی، تلاش برای درک توده های کارگر از مفهوم دولت، و اهمیت تحزب کمونیستی است. تشریح اینکه دولت ها دستگاه بوروکراتیک بس عریض و طویل طبقات مسلط این عصرند که با هدف حفظ و تحکیم پایه های این نظم اقتصادی-سیاسی تشکیل شده اند و نمایندگان جناح های مختلف بورژوازی را برای رتق و فتق امورات کل طبقه در خود جای داده اند و آنان را مکلف به سرکوب طبقه کارگر می کنند، یکی از باهوده ترین فعالیت های آگاهگرانه است.

به همان زبان شیوا و قابل فهمی که لنین خطاب به کارگران روسیه و جهان گفت: «دولت ارگان تسلط طبقاتی است، ارگان ستم یک طبقه بر طبقات دیگر، اهرم برقراری این نظم که تمامی ستم ها را قانونی می کند و استحکام می بخشد»، می شود معنای این مفهوم را عرضه کرد. احتمالا برای بعضی ها این سؤال مطرح شود، که درک کارگران ایران از مفهوم دولت در این وضعیت سخت یعنی وجود حاکمیتی مستبد، وجود فقر و بیکاری، گرانی، بی تشکیلی ... چه فوایدی در بر دارد؟ بیان و شرح این مفهوم (دولت)، کارگران را به این نتیجه می رساند که:

۱- در کلیه جوامع بورژوایی حاضر رؤسای قوه اجرائیه، مجلسی ها و دست اندرکاران قوه قضائیه، گماشتگان و منصوبین طبقه حاکم هستند و متعهد به تأمین منافع این طبقه اند، و نه کارگران و زحمتکشان.

۲- هریک از جناح های بورژوازی برغم هر عداوت و دشمنی ای که با یکدیگر دارند، برای تداوم بقای مناسبات و روابط سرمایه داری و استمرار حاکمیت طبقه سرمایه دار می کوشند.

۳- چون در جوامع امروزی همه اهرم های قدرت و اعمال زور در دست بورژواهاست، و قدرت سیاسی بین نمایندگان ملون آنان هر از گاهی دست به دست می شود، نتیجتاً «دموکراسی» در انحصار اقلیت حاکم است و جایز نیست تا کمترین توهمی به دموکراسی بورژوایی یا تحول و تغییر به سود کارگران و توده های فرودست از کانال شرکت در انتخابات و همه پرسی ها داشت.

بدین سان، وقتی کارگران دریافتند که دولت، دستگاه های قانونگذاری و قضایی، و قوای مسلح در خدمت منافع یکی از طبقات اجتماعی اند و برای تداوم تسلط آن می کوشند، لذا مبارزات خود را در صور گوناگونی پی می گیرند و از صورت اقتصادی مبارزه طبقاتی که خود بخودی است و برای بهتر شدن شرایط کار و زندگی برآه می افتند، فراتر خواهند رفت. به عبارت بهتر بر طبق آنچه مارکس و انگلس در مانفیسٹ نوشتند:

«کارگران مراحل گوناگونی را از رشد و

و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تبع نموده اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی در زمره روشنفکران بودند. به همین گونه در روسیه نیز آموزش طبیعی تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمده است. در آغاز دوره مورد بحث ما، یعنی آغاز نیمه سال های نود این آموزش نه فقط یک برنامه کاملاً سر و صورت یافته گروه "آزادی کار" بود، بلکه اکثریت جوانان انقلابی روسیه را نیز به طرف خود جلب کرده بود».

وانگهی، چنین فعالیتی خود کمک شایان توجهی است به برپا داشته شدن آن تشکل های کارگری ای که برای مجاب کردن صاحبکاران به پذیرش مطالبات و خواست های کارگری و تحمیل عقب نشینی بدانها می باید مستقل از دولت و کارفرماها بوده و از این مهم تر دارای «ماهیت و محتوای ضد سرمایه داری» باشند. این کنش هر آینه نقشه های "تریدیونیونیست ها و سندیکالیست ها" را که بدنال متشکل کردن کارگران در تشکل های مورد نظرشان می باشند، بهم می ریزد و مانع رسیدن آنان به اهداف شان می شود.

در دل این کار آگاهگرانه برای توده های کارگر روشن می گردد که، تریدیونیونیست ها و سندیکالیست ها پایه های کارگری جریانات بورژوایی (اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی) و احزاب چپ رفرمیست و پوپولیست اند که اساساً مروج اصل "سه جانبه گرایی" برای تشکیل سازمان های کارگری اند. توده های کارگر درمی یابند که این قسم تشکل ها یعنی نهادها و اتحادیه های کارگری موجود در سطح دنیا که مرکب از کارگران، کارفرمایان و دولت اند، در بهترین حالت نمایندگان اقتصادی کارگران برای فروش کالای خود (نیروی کارشان) بر اساس نوسانات بازارند. (۱)

مارکس رویه این اتحادیه ها می گفت: «بجای شعار محافظه کارانه» دستمزد عادلانه برای روز کار عادلانه" باید این شعار انقلابی را بر پرچم خود بنویسند: "امحاء سیستم کار مزدوری". (۲) وی همچنین کارگران متشکل در آن باصطلاح نهاد های کارگری را اینگونه مورد خطاب قرار می داد: «او نباید از یاد ببرد که در این مبارزه روزانه فقط بر علیه معلول ها مبارزه می کند و نه بر علیه عللی که زاینده آنهاست. فقط جلوی گرایشی را که موجب بدتر شدن وضع اوست می گیرد ولی جهت آنرا تغییر نمی دهد. مسکن بکار می برد ولی بیماری را درمان نمی کند».

و اما مکمل امر نزدیک شدن توده های کارگر به

مقدمتاً جای گفتن دارد که، تفکر و اعتقاد به حذف و از میان برداشتن «مالکیت خصوصی» از آنجا اهمیت غیر قابل اغماض و انکار خود را نشان می دهد که ریشه اشکال گوناگون ستم و بی عدالتی، و کلیه ناهنجاری های اجتماعی، در مالکیت عده ای قلیل از نفوس جهان (سرمایه داران) بر ابزار تولید و توزیع است. کارل مارکس و سیستم متفکرین بزرگ مارکسیست این واقعیت را به اثبات رسانیدند که خاتمه تمامی آلام و رنج های بشریت میسر نخواهد شد، مگر با ایجاد دگرگونی در ساختار زیر بنایی جوامع و شیوه معیشت و گذران انسانها.

این تغییر بنیادین در اساس ویران شدن پایه های مالکیت خصوصی است که وجود «تضاد طبقاتی» در جوامع تقسیم شده به طبقات استثمار شونده و استثمار کننده، زمینه مادی و ابژکتیو آنرا کاملاً فراهم ساخته است. تضاد (ماتریالیسم دیالکتیک) که نخست در تفکر هگلی نمود یافت و سیستم در اندیشه های پربار مارکس پرورانه شد، عامل اصلی در تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی است. مسلماً با تعمیق آگاهی طبقاتی همانا پی بردن توده های کارگر و زحمتکش به سرچشمه نابرابری ها و بی عدالتی های درون جامعه، این تضاد بالقوه به بالفعل شیفت می کند و زمینه دگرگونی و ورود به دوران جدید را فراهم خواهد نمود. به دیگر سخن با گسترش آگاهی طبقاتی که برابر با شناخت حاصل کردن پرولترها از مناسبات کار و سرمایه و نیز عیان شدن علت واقعی همه اشکال ستمگری در جوامع طبقاتی موجود است، توده های کارگر به سوسیالیسم و کمونیسم - به مثابه علم رهایی استثمار شونده گان - نزدیک، و به پراتیک و عمل انقلابی کشیده خواهند شد.

قدر به یقین بدون حصول این شرط اساسی (گسترانیدن آگاهی طبقاتی در میان توده های کارگر)، تغییر انقلابی فراماسیون اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری متحقق نخواهد شد. از این سبب، رسالت و وظیفه خطیر پیشگامان رادیکال جنبش کارگری ایران و کمونیست ها کوشش در راستای تأمین این نیاز مبرم مبارزاتی از راه «آموزش» است. لنین در باب اهمیت این موضوع در کتاب «چه باید کرد» نوشت: «آگاهی سوسیال - دموکراسی نزد طبقه کارگر نمی توانسته وجود داشته باشد. این آگاهی فقط می تواند از خارج وارد شده باشد. تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تریدیونیونیستی حاصل نماید. یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد. بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو

به هدف خلع ید تام و تمام بورژواها از قدرت است. با تحقق این هدف یعنی انقلاب کارگری، و آنگاه برقراری دموکراسی کارگری برای اکثریت شهروندان جامعه و ایجاد سوسیالیسم، رفته رفته مالکیت خصوصی منهدم می گردد، کار مزدی پایان می یابد، و جامعه ای برابر و عاری از طبقات و تخاصم طبقاتی (جامعه کمونیستی) بوسیله حکومت کارگری بنیاد گذاشته می شود.

۱۲/۰۷/۲۰۱۲

۱ - بر سر اینکه این اتحادیه ها در آغاز توسط عناصر انقلابی ایجاد شدند، ضد سرمایه داری بودند و استراتژی ایشان انقلاب سوسیالیستی بود جدلی نیست. کارل مارکس و فردریک انگلس هم در آن اوایل، حضور و فعالیت اتحادیه ها را از قبیل «مسایل دستمزد و زمان کار» ضروری می دانستند و به آن اتحادیه ها دلسوزانه رهنمود می دادند. در آن دوران کارل مارکس درباره اتحادیه ها می گفت: «این نوع فعالیت اتحادیه های کارگری نه تنها مشروع که لازمند. تا زمانی نظام تولیدی حاضر حیات دارد، نمی توان این فعالیت ها را کنار گذاشت؛ برعکس لازم است تا از طریق ایجاد و ادغام اتحادیه های کارگران در کشورهای مختلف این فعالیت ها فراگیر شوند». یا در خصوص نقش اتحادیه ابراز می داشت: «بدون اینکه کارگران خود به خود متوجه باشند، اتحادیه های کارگری مرکزی برای تشکیل طبقه کارگر به وجود آورده اند. همانگونه انجمن های شهر و کمون های قرون وسطی به عنوان مراکز تشکیل برای طبقه متوسط عمل کردند».

۲ - سندیکاها نیز در برهه ای از تاریخ ظرفی برای اتحاد کارگران و پیشروی مبارزات و اعتراضاتشان بودند، ولیکن با گذشت زمان و تسلط و هژمونی هرچه بیشتر افکار سیاسی و ایدئولوژیک بورژوازی بر سندیکالیست ها، اینک نقطه نظرات سندیکالیستی مانعی جدی جهت به جلو گام برداشتن جنبش های کارگری گردیده اند. طرفداران سندیکالیسم در همه جا ابزاری برای مامشات با کارفرماها و دولت، و باز تولید حاکمیت سرمایه داری اند. سندیکالیست ها «سیاست را رد می کنند» و مبارزه طبقاتی را فقط یک «کنش صنعتی» می دانند.

بر علیه نظم اقتصادی- سیاسی حاکم است، پی می برند و بدان همانند ابزاری برای پیشروی نبردهایشان و کسب قدرت سیاسی، می نگرند. هرگاه چنین موقعیتی فرا رسد، آنگاه مقابله با نظراتی که تحزب کمونیستی کارگران را مردود می داند و در برابر مادیت یافتن این اصل و ظرف مهم مبارزه طبقاتی سدی ایجاد کرده اند و می کنند، محتاج صرف انرژی زیادی نیست. در اینصورت، این نظرات انحرافی که آب به آسیاب دشمنان طبقه کارگر می ریزند و همچون اپورتونیزم راست، طبقه کارگر را از رفتن بطرف سازمان یابی در یک تشکیلات سیاسی پیشاهنگ برحذر می دارند و با این عمل به بورژوازی تمامی کشورها بیشترین خدمت را می کنند، شنونده ای نخواهند یافت. در آن حالت توده های کارگر نه به بحث های سندیکالیست ها و فرمیست ها که حین دفاع از مطالبات اقتصادی کارگران، واکنش انقلابی و مبارزه سیاسی طبقه کارگر را برنمی تابند و تنها به اصلاحات و رفرفرم هایی در چهارچوب نظام استثمارگر و ضدبشری سرمایه داری می اندیشند، و نه به نظرات آنارکوسندیکالیست ها، سندیکالیست های چپ و آنارشیبست ها که شعارهای رادیکال و ضد سرمایه داریشان گوش فلک را کر کرده، با این حال تحزب یابی کارگران را به آینده ای نامعلوم می سپارند، وقعی می نهند.

ملزومات تکوین و تکامل مبارزه طبقاتی از رهبران رادیکال کارگری و کمونیست ها می خواهد تا به این کنشگری (آموزش و کار آگاهی بخش) در راستای جلب کارگران به سوسیالیسم و پی بردن ایشان به اهمیت تحزب کمونیستی، بیش از پیش مبادرت کنند. بر پایه آنچه گفته شد با پیشبرد این وظیفه، توده های کارگر آگاه که دیگر طبقه ای برای خود و «سوژه کنشگر تاریخی در جهان بینی مارکسیستی اند»، به سوی تغییر فرماسیون اقتصادی- اجتماعی فی الحال موجود که مجموعه ای از مناسبات اجتماعیت و توسط ساختار اقتصادی معین جامعه تعیین گردیده اند، می روند. جدال های کارگری دیگر نه صرفا نبرد برای بهبود شرایط کار و زندگی که در جای خود حیاتی است، و یا پیکار برای اصلاح ساختارهای رونمایی جامعه، بلکه ستیزی برای سرنگونی نظام اقتصادی- سیاسی حاکم است.

یکچنین پیکاری، بواقع پیکار با دولت طبقه مسلط

تکامل از سر می گذرانند...»، توده های کارگر که در متن پیکارهای روزمره خود آبدیده شده اند، و با همت پیشگامان رادیکال کارگری و کمونیست ها به آگاهی و رشد و بلوغ فکری رسیده اند، ضمن مبارزه برای تحقق خواست ها و مطالبات اقتصادیشان پا به میدان مبارزه سیاسی می نهند.

همانگونه اشاره شد، رسالت دیگر پیشروان و رهبران سوسیالیست کارگری و کمونیست ها بعنوان تنها کسانی که می توانند طراح تئوری انقلابی باشند یا تنها کسانی که این ظرفیت را دارند تا کانال دستیابی به برابری و عدالت واقعی را به توده های کارگر بنمایانند، کوشش جهت درک ضرورت تحزب یابی در بین توده های کارگر است. آنان بر پایه آموزه های مارکسیسم، بایستی این بحث لنین را که گفت: «هیچ جنبش انقلابی ای نمی تواند بدون تشکیلات منسجم و ادامه کار استحکام داشته باشد»، بدون طبقه انتقال دهند.

حال پرسش اینست که چگونه می توان کارگران را به اهمیت تحزب کمونیستی رساند؟ برای این کار لازم است تا از منظر مارکسیسم حزب سیاسی را برای توده های کارگر تعریف کرد. قابل فهم ترین و راحت ترین تعریف از احزاب سیاسی اینست که احزاب «آوانگارد» طبقات در مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و حاکمیت اند.

وقتی معنای «علمی» حزب سیاسی مشخص شود، کارگران متوجه می گردند که حزب محل تجمع جمعی از انسانهاست که نمایندگان ایدئولوژیک و سیاسی طبقات اجتماعی اند و مقصود اصلی ایشان رسانیدن طبقه خود به حاکمیت می باشد. برای آنها محرز می شود که در کلیه جوامع امروز هر کدام از احزاب سیاسی راستگرا (احزاب لیبرال، سوسیال دمکرات، ملی- مذهبی، محافظه کار، فاشیستی و...) در تعقیب برآورده ساختن منافع طیف های متنوع «طبقه مسلط» می باشند. ایشان بدین حقیقت نایل می شوند که در جریان رقابت یا حتی جنگ و خونریزی در جبهه بورژوازی که بالاخره یک بخش آن بر بخش های دیگر چیره می گردد، اتفاق خاصی به سود توده های فرودست _ رخ نمی دهد.

از این طریق توده های کارگر کشور به ضرورت متشکل شدن در حزب کمونیست، حزب پیشتاز کارگران و ستمکشان جامعه که وسیعا توده های کارگر را در خود متشکل و متحد می سازد، و سازمان هماهنگ کننده و هدایت کننده مبارزاتشان

آزادی بی قید
و شرط فعالین
کارگری و کلیه
زندانیان سیاسی

FREE
Jarrahi

محمد جراحی

FREE
Zamani

شاهرخ زمانی

FREE
Nasrollahi

پدرام نصراللهی

FREE
Shahabi

رضا شهابی

FREE
Ebrahimzadeh

بهنام ابراهیمزاده

آکام بسیم

سخن پیراهون تحریر یابی کمونیستی

مقدمه

بر طبق آموزه‌های ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس، هر پیشرفتی و هر دگرگونی بنیادی در روبنای جامعه منوط به تغییر در زیربنای اقتصادی، یعنی شیوه تولید است. رشد نیروهای مولده در قرن شانزدهم شرایطی را به وجود آورد که دیگر تکامل آنها با مناسبات کهن فئودالی امکان پذیر نبود. رشد نیروهای مولده همراه بود با شکل گیری طبقه جدیدی. این طبقه که ابتدا در انگلستان و فرانسه شکل گرفت، طبقه نوپای بورژوازی بود. اساس قدرت این طبقه جدید استثمار طبقه کارگر بود. بورژوازی به تدریج کنترل اهرم‌های اقتصادی جامعه را بدست می گرفت. اما قدرت سیاسی کماکان در دست اشراف و فئودال‌ها قرار داشت. در نتیجه خواهان سهم خود در قدرت سیاسی بود. از این رو در انگلستان و فرانسه اولین پارلمان‌های بورژوازی برای دفاع از منافع سرمایه‌داران برپا شدند.

اگر چه در آن دوران تولید اجتماعی شد، اما اقلیتی صاحب تولید و توزیع شدند. تضاد بین اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی، به بیان دیگر تضاد بین کار و سرمایه که نتیجه مناسبات شکل گرفته بر روی شیوه تولید سرمایه داری است، موتور محرکه تغییرات بنیادی در جامعه سرمایه داری می باشد. بحران‌های اقتصادی هر بار موجب سرباز کردن و شدت گرفتن این تضاد می شوند. بحرانی که هر بار به بیکاری و خانه‌خوابی میلیون‌ها کارگر و از دست رفتن نیروهای تولیدی بسیاری می انجامد. برای نمونه در پی آشکار شدن بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ میلادی تا کنون بیش از ۵۰ میلیون نفر از کار بیکار شده‌اند. دولت‌ها تعرض افسار گسیخته‌ای را علیه دست‌آوردهای طبقه کارگر در اقصا نقاط جهان آغاز کرده‌اند، به گونه‌ای که هیچ کشوری از این قاعده مستثنا نیست. زمانی بورژوازی در سرنگونی مناسبات فئودالی نقش انقلابی ایفا کرد، اما امروز خود به مانعی در مقابل پیشرفت جامعه تبدیل شده است و سرنوشتی غیر از سرنوشت نظام‌های کهن برده‌داری و فئودالی که سرنگون شدن بدست توده‌های کارگر آگاه و سازمانیافته است، در انتظارش نخواهد بود. بروز هر چند سال یک بار بحران اضافه تولید این ضرورت را گوشزد می کند که مناسبات سرمایه‌داری دیگر با نیروهای مولده موجود سازگار نیستند. سرمایه داری قادر به کنترل و رهایی از وضعی که ببار آورده نیست.

نظام سرمایه‌داری که از بطن جامعه فئودالی سر برآورد، تضاد طبقاتی را از میان نبرد و تنها طبقات نوین و منافع متضاد نوینی را جایگزین آن ساخت. بورژوازی همراه با رشد خود نیروی ضد خود را

نیز ساخته است. با پیدایش این نظام همراه با طبقه سرمایه‌دار، طبقه کارگر نیز گام به گام شکل گرفته و نضج یافته است. طبقه نوینی که منافع اش در نقطه مقابل منافع سرمایه‌داران قرار دارد. اساس حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه‌دار بر استثمار طبقه کارگر قرار دارد. طبقه کارگر بنا به موقعیتی که در مناسبات تولیدی داراست، رسالت سرنگونی نظام سرمایه‌داری را بر عهده دارد. بنابراین سرمایه‌داری با رشد خود گورکنان خود را نیز می آفریند.

سوسیالیسم علمی به ما می آموزد، بحران‌ها زمینه‌های عینی فروپاشی نظام سرمایه‌داری را فراهم می‌آورند. اما همان‌طور که تجربه نشان داده است در غیاب حضور مستقل طبقه کارگر در میدان، این بورژوازی خواهد بود که با سرشکن کردن پیامدهای بحران بر دوش اکثریت مزدبگیر جامعه از بحرانی که بحران دیگر گذر خواهد کرد. از این رو وقتی ما از طبقه کارگر سخن می‌گوئیم، منظور ما کارگران آگاه و سازمان‌یافته است. طبقه کارگر می‌تواند با قدرت خود در مقابل تعرض سرمایه‌داران و دولت‌هایشان - که سلب مالکیت کنندگانند - بایستد. اما بایستی این توان بالقوه، بالفعل شود. زمانی این توان بالقوه، بالفعل می‌شود که توده‌های کارگر به آگاهی برسند و سازمان یابند. چنانچه کارگران به سازمان‌های توده‌ای و سیاسی خود دسترسی پیدا کنند، زمینه‌های حرکت بسوی انقلاب کارگری و مبدل شدن به طبقه حاکم برایشان مهیا می‌گردد. برای اینکه کارگران به طبقه‌ای برای خود تبدیل شوند، به حزب سیاسی خود نیاز دارند. هر اندازه که از اهمیت شوراهای و اتحادیه‌های کارگری و غیره به عنوان سازمان‌های توده‌ای طبقه کارگر سخن بگوئیم، گداز نخواهد بود، اما برای اینکه بتوان مبارزات پراکنده کارگران را در کارخانه‌ها و رشته‌های تولیدی گوناگون هماهنگ ساخت و مبارزات اقشار و طبقات دیگر تحت ستم سرمایه را به مبارزه کارگران پیوند داد، به حزب کمونیستی نیاز است.

سرمایه که برای کسب سود هر چه بیشتر دائماً استثمار طبقه کارگر را تشدید می‌کند، همواره با مبارزات کارگران مواجه است. مبارزه کارگران با سرمایه‌داران بر سر افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و غیره، یعنی مبارزه اقتصادی بین کار و سرمایه. اما این مبارزه به خودی خود نمی‌تواند کمونیستی باشد و در جهت اهداف طبقه کارگر حرکت کند. کمونیست‌ها که بخش پیشرو طبقه کارگر هستند، آنها که منافع طبقه کارگر در سراسر جهان را مد نظر دارند و بر شرایط، نتایج و اهداف مبارزه طبقاتی آگاه‌اند، آن نیرویی‌اند که می‌توانند مبارزه طبقه کارگر را در جهت اهداف طبقه هدایت نماید.

حال برای رسیدن به اهداف طبقه کارگر چه نوع حزبی ضرورت دارد؟

پیش از بیان اینکه ما به چه حزبی نیاز داریم، به این گفته مارکس نظری می‌افکنیم که می‌گوید: «نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه بین آنها، هیچ کدام از خدمات من نیست. مدت‌ها قبل از من مورخین بورژوازی تکامل تاریخی مبارزه طبقات و اقتصاددانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته‌اند. کار تازه‌ای که من کرده‌ام اثبات نکات زیرین است: (۱) اینکه وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است. (۲) این که مبارزه طبقاتی ناچار کار را به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌سازد، (۳) این که خود این دیکتاتوری فقط دوران گذاری است به سوی نابودی هر گونه طبقات و به سوی جامعه بدون طبقه».

بنابر این تعریف، ما به حزبی نیاز داریم که بر شرایط مبارزه تاریخی پرولتاریا آگاه است. یعنی طبقه کارگر برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و در پیش گرفتن اقدامات اقتصادی، برای بنیاد نهادن پایه‌های جامعه سوسیالیستی به حزب سیاسی خود نیاز دارد. البته باید این را خاطر نشان ساخت که این حزب کمونیستی بر خلاف عقاید بلانکیست‌ها که می‌خواهند قدرت سیاسی را با استفاده از اقلیتی تصرف کنند، حزبی است که توده‌های وسیع کارگران را در خود سازمان داده است و انقلاب را امر طبقه کارگر می‌داند و در همان حال بر نقش عامل ذهنی کاملاً واقف است. ضمناً حزب کمونیست تنها در پیوند با طبقه جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند.

مارکس برخلاف سوسیالیست‌های تخیلی سن سیمون، فوریه و اوئن، بابویست‌ها و بلانکیست‌ها بر این باور نبود که طبقه کارگر در خارج از دایره مبارزه طبقاتی رها می‌شود. گویا یک مصلح اجتماعی و یا یک گروه متشکل انقلابی از راه می‌رسند و در اولین فرصت قدرت سیاسی را بدست می‌گیرند و از این طریق طبقه کارگر را پرورش دهند. دیدگاهی که از بالا به طبقه می‌نگرد از لحاظ فلسفی نیز با دیدگاه «اصالت فکر» هگل هم‌گراست.

بنابراین حزبی می‌تواند طبقه کارگر را رهبری نماید که به جزئی جدایی‌ناپذیر از طبقه تبدیل شده باشد. مارکس در مانیفست کمونیست در اینباره می‌نویسد: «کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای در برابر دیگر احزاب طبقه کارگر تشکیل نمی‌دهند. آنان منافع جدا و مجزا از منافع کل طبقه کارگر ندارند. آنان اصول فرقه-گرایانه‌ای را پیشنهاد نمی‌کنند که بخواهند از طریق آن جنبش

طبقه کارگر را شکل دهند و قالب‌ریزی

کنند. کمونیست‌ها از سایر احزاب طبقه کارگر فقط به این لحاظ متمایز می‌شوند که اولاً در مبارزات ملی کارگران کشورهای گوناگون منافع کل طبقه کارگر را مستقل از ملیت گوشزد می‌کنند و پیش می‌کشند. ثانیاً، در مراحل گوناگون تکامل که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید از آن بگذرد، همواره و در همه جا نماینده منافع کل جنبش می‌باشند.

دیدگاه دیگری ضرورت وجودی هر نوع حزبی را انکار می‌کند. اینان با برخوردی لیبرالی اگرچه تظاهر می‌کنند مبارزه طبقاتی را قبول دارند، اما به عنوان مثال در قبال "جنبش اشغال وال استریت" دائماً به مردم چنین القا می‌کردند که وجود مرکزیت برای این جنبش مضر است و برای اثبات باطلشان شاخ استالینسم و عواقب شوروی را مطرح می‌کنند.

مستقل از اراده هر فردی، تا زمانی که استثمار انسان بر انسان وجود دارد، مبارزه میان کارگر و سرمایه‌دار نیز در جریان خواهد بود و نقطه پایانی برایش نیست. البته لیبرال مبارزه را تنها در شرایطی قبول دارد که بورژوا، بورژوا باشد و کارگر، کارگر. سندیکالیست‌ها تنها تشکیل سندیکا و اتحادیه را برای پیش‌برد مبارزه طبقاتی کافی می‌دانند. محتوای فعالیت رفرمیستی آنان ابزار مبارزه‌شان را نیز تعیین می‌کند. آنها خواستار اصلاحاتی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری هستند. منطقی وجود سندیکاها و اتحادیه‌ها برای پیش‌برد این هدف مناسب است. یعنی صرفاً به عنوان ابزار فشاری بر سرمایه‌داران عمل کنند. الفبای وجودی اتحادیه‌ها مبارزه برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و در یک کلام مبارزه اقتصادی است. این منطق وجودی اتحادیه‌هاست. اتحادیه‌ها تا زمانی که مبارزه خود را به حزب انقلابی کمونیست پیوند ندهند، همراه با احزاب کارگری رفرمیست در سطح جهان در چهارچوب این نظام محدود خواهند ماند. همچنین قدرت طبقاتی کارگران برای احزاب سوسیال دمکرات در توده رای دهنده منفرد است که در انتخابات پارلمانی رای‌های خود را به داخل صندوق‌ها بریزند.

اما برخلاف کسانی که برآنند به نیابت از طبقه کارگر قدرت سیاسی را بدست بگیرند، و برخلاف آنانی که درصددند مبارزه طبقاتی را در چهارچوب خواست‌های اقتصادی و صنفی محدود نمایند، گرایش کمونیستی با آگاهی بر شرایط، نتایج و تحقق اهداف مبارزات طبقه کارگر را در ضرورت وجودی هر دو شکل از مبارزه، یعنی از یکسو تشکیل شوراهای اتحادیه‌ها و تشکلهای صنفی طبقه و از سوی دیگر ایجاد و تقویت حزب، می‌بیند. البته این حزب دیگر حزبی نیست که قرار بود به نیابت از طبقه قدرت سیاسی را بدست بگیرد. حزب کمونیست در جریان مبارزه از لحاظ نظری گام به گام خود را تصفیه می‌کند. صحت و سقم نظریاتش در جریان مبارزه انقلابی کارگران سنگ محک می‌خورد. در جریان این مبارزات نیز توده‌های کارگر به تجربه بر درستی سیاست و موضع کمونیستی پی می‌برند. فعالیت یک حزب کمونیست بایستی به‌هدف تغییر شرایط موجود باشد.

روزمره با سرمایه‌داران به تجربه درمی‌یابد که با هر برآمد و اعتراض کارگری در محیط کار و زندگی سر و کله پلیس و نیروهای سرکوب دولتی پیدا می‌شود. از این جاست که آن‌ها درمی‌یابند دولت کجا ایستاده است. بنابر این طبقه کارگر در مبارزه خود با سرمایه‌داران بایستی در همان حال علیه دولت نیز به مبارزه برخیزد. این جزئی از مبارزه جدایی‌ناپذیر طبقاتی است. اما این مبارزه صرفاً با استفاده از اتحادیه و سندیکا نمی‌تواند به پیش برده شود. اگر سندیکا و اتحادیه در این شرایط وزنه موثری برای تغییر توازن قوا هستند، حزب آن سلاحی است که کارگران می‌توانند به وسیله آن با دولت طبقه سرمایه‌دار به مبارزه بپردازند و در نهایت قدرت دولتی سرمایه‌داران را درهم بشکنند و بر ویرانه‌های آن بنیاد دولت کارگری نوینی را پایه‌ریزی کنند.

ایدئولوژی حاکم بر جامعه، ایدئولوژی طبقه حاکم است. * بورژوازی با استفاده از رسانه‌ها و مطبوعات، مساجد و کلیسا و دیگر ابزارهای تولید معنوی‌اش به تفکر جامعه شکل می‌دهد. بورژوازی با استفاده از امکانات تبلیغی و ترویجی عظیمی که از آن بهره‌مند است، دائماً این را به توده‌های تحت ستم سرمایه‌داری و بویژه کارگران القا می‌کند که این وضعیت ازلی و ابدی است. آن‌ها با بهره‌گیری از امکانات خود بدین شیوه به توجیه وضع موجود می‌پردازند. طبقه کارگر برای مبارزه با ایدئولوژی حاکم به حزب کمونیستی که تئوری انقلابی را به راهنمای عمل خود بدل کرده باشد، نیازمند است. این حزب کمونیستی می‌تواند علیه تئوری‌ها و تفکراتی که وضع موجود را ابدی و ازلی اعلام می‌دارند، به مبارزه برخیزد. از نظرگاه سوسیالیسم نظام سرمایه‌داری همانطور ازلی و ابدی است که نمایندگان فکری نظام برده‌داری و فئودالی می‌پنداشتند. نظام سرمایه‌داری یک پدیده تاریخی است، روزی پیدا شده و روزی نیز نابود خواهد شد. این ضرورتی تاریخی است. چه بسا دیرزمانی است بحران‌های ادواری سرمایه‌داری بر این ضرورت مهر تأیید می‌کوبند. بنابر این کسی که علیه سازمان‌یابی کارگران در حزب سیاسی خود سخن می‌گوید، می‌خواهد طبقه کارگر را به نفع بورژوازی خلع سلاح کند.

تجارب جهانی

پس از آشکار شدن بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸ محتمل بود که این بحران با بحران‌های سیاسی همراه خواهد بود. بورژوازی سعی خواهد کرد که بار بحران را بر دوش کارگران و اقشار پایین جامعه سرشکن نماید. طبقه کارگر نیز در برابر تعرض آشکار به دست‌آوردهای مبارزات تاریخی خود سکوت نخواهد کرد. در اکتبر سال ۲۰۱۰ میلیون‌ها کارگر فرانسوی در اعتراض به افزایش سن بازنشستگی به خیابان‌ها ریختند و اعتصاب وسیعی را به راه انداختند. به اعتراف خبرگزاری‌های

به یبانی دیگر تشکلهای طبقاتی و توده‌ای کارگری آن ظرفی هستند که مبارزه ایدئولوژیک در آن‌ها به پیش برده می‌شود. در واقع تشکلهای توده‌ای و تشکلهای سیاسی حزبی جزئی اندام وار از یک کل واحد هستند. اگر حزب را از دیگری جدا کنی، بدان می‌ماند که سر را از بدنی جدا کرده‌ای و اگر حزب را از پایه اجتماعی‌اش جدا کنی پاها و دست‌هایش را قطع کرده‌ای. وجود شورا، اتحادیه، کمیته و غیره در تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر البته ضروری است و نقش مهمی را ایفا می‌کند، اما وجود شورا، اتحادیه و دیگر تشکلهای توده‌ای طبقه بدون وجود حزب کمونیست بهمانند بدنی است که بدون سر مانده است. در شرایط انقلابی ۱۹۱۷ شوراهای و کمیته‌های کارخانه در مدت کوتاهی مثل قارچ از زمین روئیدند. اما تا زمانی که منشویک‌ها یعنی لیبرال‌ها کنترل آن‌ها را در دست داشتند، شوراهای از بدست گرفتن قدرت سیاسی سرباز می‌زدند. درست در زمانی که شوراهای قادر بودند به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز قدرت را بدست بگیرند، به دلیل نفوذ منشویک‌ها بر کارگران از بدست گرفتن قدرت خودداری می‌ورزیدند. اما زمانی که حوادث پس از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه در فاصله کوتاهی صحت سیاست و استراتژی بلشویکی را به تجربه برای کارگران روسیه اثبات کرد، در نتیجه بلشویک‌ها توانستند در شوراهای اکثریت را بدست آورند، آن هنگام بود که طبقه کارگر روسیه به سوی کسب قدرت سیاسی گام برداشت و حکومت موقت را سرنگون کرد و بر ویرانه‌های نظام کهن دست‌اندرکار ساختن بنیادهای نظام حکومتی شورایی شد.

وجود دولت یکی از فاکتورهایی است که سازمان‌یابی کارگران در حزب سیاسی کمونیستی را ضروری می‌سازد. دولت در تمام کشورهایی که در آن‌ها شیوه تولید سرمایه‌داری حکم‌فرماست، دولت طبقه‌ای است برای سرکوب طبقه دیگر. همانطور که دولت در دوران باستان دولت برده‌داران برای سرکوب بردگان و دولت فئودالیسم آلت سرکوب رعیت‌ها بود، در دموکراتیک‌ترین دول بورژوائی نیز دولت همانی است که در دوران باستان بود، یعنی دولت سرمایه‌داران برای سرکوب کارگران. در قانون دموکراتیک‌ترین دول بورژوازی نیز نمی‌توانید روزنه‌ای را بیابید هنگامی که توده‌ها خواستار تغییر وضع موجود باشند نیروی پلیس و ارتش مسلح را به جان آن‌ها نیندازند. به مبارزات کارگران در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نظری بیافکنید، ببینید هنگامی که طبقه کارگر در فرانسه یعنی مهد دموکراسی بورژوائی و زادگاه پارلمان‌تاریسم علیه قانون افزایش سن بازنشستگی به خیابان ریختند، چگونه از سوی پلیس فرانسه با گاز اشک آور و باتوم از آن‌ها استقبال شد. در سال ۶۸ هنگامی که در همین کشور ۱۰ میلیون کارگر اعتصاب سراسری سازمان دادند و میلیون‌ها دانشجو به خیابان‌ها ریختند، ژنرال دوگول فرمان آماده باش ارتش را صادر رکد. بنابر این دموکراسی دوفاکتوی بورژوائی سرپوشی است برای پوشیدن ماهیت واقعی نظام. هر کارگر آگاهی در مبارزه

سرمایه‌داری بیش از ۷۰ درصد مردم از این خواست طبقه کارگر فرانسه پشتیبانی کرد. پارلمان این کشور برخلاف میل اکثریت مردم فرانسه طرح دولت را تصویب نمود. این رویداد بار دیگر به ربطی پارلمان‌های بورژوازی را به خواست و اراده توده‌ها ثابت کرد. تصویب طرح افزایش سن بازنشستگی علیرغم مخالفت اکثریت مردم فرانسه در پارلمان این کشور بار دیگر نشان داد که دموکراسی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نیز دموکراسی برای توانگران است. در یونان اعتراضات توده‌ای و اعتصابات کارگری علیه طرح ریاضت اقتصادی دولت به امری روزمره تبدیل شده است. با وجودی که اکثریت مردم یونان با این طرح مخالف هستند، اما پارلمان این کشور طرح‌های دیکته شده از سوی اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول را تصویب کرد. این امر نشان دهنده این واقعیت است که سیاست پارلمان‌ها به وسیله بانک‌ها و صاحبان ثروت جامعه تعیین می‌شود، نه خواست و اراده توده‌ها. عدم شرکت مردم کشورهای متروپل سرمایه‌داری در انتخابات پارلمانی خود گویای بی‌رغبتی توده‌های رای دهنده در مورد دموکراسی بورژوازی است.

طغیان طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری درس دیگری را نیز به همراه داشت. اعتراضات و اعتصابات گسترده کارگران در فرانسه بار دیگر ثابت کرد که اتحادیه‌ها و سندیکاهای رفرمیست قادر نیستند مبارزات کارگری را به جلو سوق دهند. آن‌ها دیر زمانی است به سوپاپ اطمینانی در برابر مبارزات و خیزش‌های کارگری تبدیل شده‌اند. این اتحادیه‌ها که اکثراً تحت تأثیر احزاب رفرمیست قرار دارند، عملاً به زائیده سیاست‌های این یا آن جناح بورژوازی بدل شده‌اند. آن‌ها تنها زمانی که از سوی بدنه کارگری اتحادیه‌ها فشاری را احساس کنند تن به مبارزه می‌دهند. زمانی نیز که فراخوان اعتصابی را صادر کنند، برای آن است که روحیه مبارزاتی و رزمندگی کارگران معترض را مهار کنند. به جای این‌که در پاسخ به یورش سازمانیافته بورژوازی به سطح معیشت کارگران اعتصابات نامحدودی را سازمان دهند، در همکاری با سرمایه‌داران و دولت پشتیبان‌شان با هدف کنترل مبارزات کارگران اعتصاب محدودی را سازمان می‌دهند تا بدین شیوه میزان رزمندگی و مبارزه‌جویی کارگران را مهار کنند. اعتراضات کارگری در فرانسه در نبود حزب کمونیستی که بتواند بلشویک آسا مبارزات توده‌ها را رهبری نماید، با سازش‌کاری رهبران بروکرات اتحادیه‌ها و سندیکاها و احزاب رفرمیست پس از تصویب لایحه از سوی پارلمان فروکش کرد. آن‌ها که مبارزات خود را در چهارچوب دموکراسی بورژوازی محدود کرده‌اند، با تصویب طرح دولت در پارلمان خلع سلاح شدند. در این هنگام به خواندن آیه یاس در میان کارگران معترض پرداختند و آن‌ها را به بازگشتن به خوانه‌هایشان ترغیب کردند. در تمام لحظاتی که این مبارزه جریان داشت، جای خالی حزب کمونیست احساس می‌شد.

اگر حزب کمونیستی به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از طبقه در فرانسه وجود داشت، هنگامی که پلیس

به کارگران معترض یورش آورد، زمان مناسبی بود تا ماهیت واقعی دولت و دموکراسی بورژوازی را برای توده کارگران روشن ساخت. به جای اینکه با تصویب طرح از سوی دولت به خواندن آیه یاس در میان کارگران مشغول شد، اعتصابات نامحدود را فراخوان داد.

سازشکاری بروکرات‌های اتحادیه‌های کارگری در اروپا تا اندازه زیادی برای بدنه این اتحادیه‌ها روشن شده است. بدنه سندیکاها در نقد رهبران بروکراتی که به بخشی از دستگاه حاکمیت تبدیل شده‌اند و در آن حل شده‌اند، دست‌اندرکار شکل دادن به تشکل‌های خود از پایین هستند. اما به دلایلی عینی در داخل تشکل‌هایی که از پایین در حال شکل‌گیری است، یک گرایش تحزب‌گریزی وجود دارد. احزاب سوسیال‌دمکرات در زمانی که یورش توده‌ها بقای نظام را تهدید می‌کرد، آن‌ها پیگیرتر از جناح راست به یاری آن رسیدند. این احزاب که با نام کارگر به قدرت رسیدند، در زمان زمامداری خود ارتجاعی‌ترین طرح‌های جناح راست بورژوازی را به اجرا درآورده‌اند. برنامه‌های نئولیبرالی نئونکان‌ها به عنوان راست‌ترین جناح سرمایه‌داری توسط این احزاب اجرایی شد.

از اینرو در سال‌های اخیر ماهیت واقعی احزاب سوسیال‌دمکرات و رفرمیست تاحدودی برای بدنه کارگری اتحادیه‌ها روشن شده است. احزاب کمونیست پرو شوروی نیز نمونه خوبی از سیاست طبقاتی را ارائه ندادند. آن‌ها بنا به ماهیت خود در مقابل بروکراتیسم اتحادیه‌های کارگری و احزاب رفرمیست نتوانست سیاست و سبک‌کار شورایی را در درون اتحادیه‌ها جا بیاورند. آن‌ها در مقابل احزاب سوسیال‌دمکرات بدیل رادیکالی را ارائه ندادند. از اینرو اندک اندک دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت کارگری از برنامه آنها برداشته شد و خود به رهبران بروکرات اتحادیه‌های کارگری مبدل شدند. این جای خالی را تنها حزبی می‌تواند پر کند که با سیاست کمونیستی و در عمل بتواند اعتماد توده کارگران را جلب نماید. ما نمی‌دانیم که این روند چقدر طول می‌کشد و اشکال آن چگونه خواهد بود. اما ورشکستگی مدل‌های سرمایه‌داری دولتی و سرمایه‌داری خصوصی زمینه‌های عینی تحزب‌یابی کمونیستی کارگران را فراهم ساخته است. کارگران کمونیست در کجا و به چه شکلی به این نیاز تاریخی پاسخ خواهند داد؟ سؤالی است که به روند رویدادهای عینی و پاسخ سوسیالیست‌ها و کارگران کمونیست در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بستگی دارد.

یونان مکان مناسب دیگری است که گردانی از طبقه کارگر بین‌المللی به مبارزه با بورژوازی پرداخت. باوجودی که اعتراضات و اعتصابات کارگران و کارمندان در یونان دولت این کشور را در آستانه سقوط قرار داد، اما در غیاب حزب کمونیستی که به بخش جدایی‌ناپذیری از طبقه تبدیل شده باشد و بحران سیاسی را به سمت بحران انقلابی سوق داده و قدرت سیاسی را تصرف نماید، حتی نتوانست پارلمان یونان را از تصویب طرح‌های ریاضت اقتصادی منصرف سازد. احزاب چپی که

در یونان فعال‌اند، به پایه‌های نظام سرمایه‌داری پایبندند، از این‌رو طبیعی است قصد تعرض به ارکان آن را نداشته باشند. خلاصه کلام باوجود بحران‌های سیاسی که در یکی دو ساله اخیر در اثر بحران اقتصادی در اروپا پیش آمد، با وجود به میدان آمدن طبقه کارگر در ابعاد میلیونی، به دلیل نبود حزب کمونیست و مرکزیت دموکراتیکی که بتواند جویبارهای این مبارزات را به هم پیوند دهد و به سمت کسب قدرت سیاسی هدایت نماید، به نتیجه نرسید. احزاب رفرمیست بنا به ماهیت طبقاتی خود در حفظ پایه‌های سرمایه‌داری، از پیش‌برد این امر ناتوان هستند. اکنون دیگر سندیکالیست‌ها حتی قادر به تحقق خواست‌های اقتصادی طبقه کارگر نیستند و بیش از پیش همراه با احزاب رفرمیست به سدی در مقابل پیشرفت مبارزه طبقاتی بدل شده‌اند. مبارزات کارگری چند سال گذشته در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بیش از هر زمان دیگری محدودیت مبارزه سندیکالیستی و ضرورت تشکیل حزب کمونیست، حزبی که چه باید کرد و استراتژی سوسیالیستی را برای کارگران این کشورها به مسئله‌ای مبرم تبدیل کند.

تجارب منقطه‌ای

کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا میدان دیگری بود که مبارزه طبقاتی در آن جریان داشت. پیامدهای بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری این بار در حلقه‌های ضعیف آن بروز کرد. بر کسی پوشیده نیست که نیروی محرکه قیام در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا کارگران بودند. در کشورهای مصر و تونس که طبقه کارگر فرصت ابراز وجود خود را یافت، بیشترین نقش را ایفا کرد. اگر اعتصاب کارگران بندر سوئز که ۷۰ درصد نفت جهان از آن عبور می‌کند، و دیگر بخش‌های کارگری در مصر نبود، حسنی مبارک به این آسانی به خواست تظاهرکنندگان در میدان تحریر تن نمی‌داد. پس از آغاز قیام‌های توده‌ای در تونس و مصر و ایجاد فضای باز سیاسی، اعتصاب‌های عمومی و کارگری به سرعت روند غیر قابل‌کنترلی به خود گرفت. اتحادیه‌های کارگری بمانند قارچ از دل این مبارزات روئیدند. تا جایی که شورای عالی نظام حاکم رسماً بیانیه تهدیدآمیزی را علیه کارگران اعتصابی صادر کرد. این بیانیه هر گونه اعتصاب و اعتراض کارگری را ممنوع اعلام کرده بود. بر اساس آمار، بلافاصله پس از سقوط مبارک و ایجاد فضای نسبتاً بازی که در آن توازن قوا به نفع توده‌ها تغییر کرده بود، در هر هفته سه اتحادیه کارگری مستقل ایجاد می‌شد. این در حالی بود که در زمان مبارک ایجاد هر نوع تشکل مستقل کارگری ممنوع بود.

اما با تمام این احوال نبود حزب کمونیستی که به بخش تفکیک‌ناپذیری از طبقه تبدیل شده باشد، عرصه را به جریان‌ات ارتجاعی واگذار کرد. در غیاب تشکل‌های توده‌ای و حزبی درهم تنیده کارگران، در یک نظام پارلمانی این جریان‌ات اسلامی لیبرال بودند که سر از صندوق‌های رای درآوردند. در غیاب رهبری کمونیستی این حزب اخوان

نه می‌خواهند و نه می‌توانند مبارزات توده‌ها را در جهت خواست و امیال آن‌ها هدایت نمایند. در میانه راه بود که آن‌ها لنگ لنگان به دنبال جنبش می‌رفتند. جنبش اعتراضی در غیاب به میدان آمدن طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی فروکش کرد.

با توجه به عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی سرمایه داری ایران، تشدید تحریم‌های بین‌المللی، عمیق‌تر شدن شکاف میان جناح‌های درون حکومت؛ احتمال خیزش توده‌های کارگر و زحمتکش ایران علیه نظم فلاکت‌بار موجود به امری اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. به میدان آمدن توده‌های جان به لب رسیده به‌مانند آتش زیر خاکستر هر آن امکان دارد زبانه بکشد. جامعه ایران در شرایط کنونی آبستن تحولات بزرگی است. به همین جهت بایستی طبقه کارگر آمادگی سازمانی و سیاسی لازم برای پا گذاشتن در چنین شرایطی را داشته باشد. طبقه کارگر زمانی می‌تواند تدارک چنین شرایطی را ببیند که دارای حزب سیاسی کمونیستی خود باشد. منافع انقلاب اجتماعی کارگران در ایران، همراهی دیگر جنبش‌های اجتماعی (جنبش زنان، دانشجویان و جنبش انقلابی کردستان) را می‌طلبد. این امر بدون رهبری حزب کمونیست امکان‌پذیر نمی‌باشد.

منابع مورد استفاده:

*ایدئولوژی آلمانی

*مانیفست کمونیست

*آنتی دورینگ "انگلس"

ربطی به منافع طبقه کارگر نداشت و یا در سطح سراسری توده‌ای نبود. نقش حزب توده و اکثریت در همدستی با ارتجاع اسلامی برای سرکوب انقلاب ایران بر کسی پوشیده نیست. این احزاب نه تنها نمی‌توانستند منافع طبقه کارگر را نمایندگی کنند، بلکه به مانعی بر سر راه منافع عمومی طبقه تبدیل و با ارتجاع اسلامی سازش کردند. درس تاریخی بزرگی که انقلاب ۵۷ به همراه آورد، این بود که تشکیل حزب واقعا کمونیستی که منافع طبقه کارگر را در عمل نمایندگی کند، به یک ضرورت مبرم تبدیل شده است. از این رو، جمعی از کمونیست‌های ایران در پاسخ به این نیاز تاریخی با اتکای به جایگاه اجتماعی کومه‌له در کردستان دست‌اندرکار تشکیل حزب کمونیست ایران شدند. علیرغم هر تغییر و تحولی که در طول حیات این حزب به وقوع پیوست، حزب کمونیست ایران یکی از دست‌آوردهای طبقه کارگر ایران است. خیزش توده‌ای سال ۸۸ بار دیگر نشان داد مردم ایران که در زیر ماشین سرکوب استثمار رژیم سرمایه‌داری اسلامی له شده‌اند، به دنبال بهانه‌ای هستند تا اعتراض فروخته سی ساله خود را علیه شرایط فلاکت‌بار کنونی ابراز دارند. علاوه بر این یکی دیگر از درس‌های خیزش توده‌ای سال ۸۸ این بود که در غیاب رهبری سوسیالیستی و پیشرو، جریانات رنگارنگ بورژوازی سوار بر اعتراضات برحق توده‌ها شدند و در جهت مقاصد ارتجاعی خود به انحراف کشیدند. کما اینکه دیدیم در ابتدا مردم در خیابان‌ها شعار "رای من کو؟" را سر می‌دادند. اما اصلاح‌طلبان درون دستگاه حاکمیت رژیم اسلامی بنا به ماهیت طبقاتی خود

المسلمین بود که با همکاری کشورهای امپریالیستی و با استفاده از امکانات سازمانی و تبلیغی خود سوار بر خیزش توده‌ها شد و انقلاب را از مسیر واقعی‌اش منحرف نمود.

ایران

کشوری که عرصه فعالیت ماست، تجارب ارزشمندی را از سرگذرانده است. قیام مردم ایران علیه نظام پهلوی در سال ۱۳۵۷ شاهد ارزشمندی است. هیچ کس نمی‌تواند نقش طبقه کارگر ایران در سرنگونی رژیم شاه را انکار کند. اگر کارگران شرکت نفت شیرهای نفت را نمی‌بستند، رژیم شاه به این آسانی‌ها قدرت را رها نمی‌کرد. اعتصابات کارگران شرکت نفت تیر خلاص را به شقیقه رژیم در حال سرنگونی پهلوی زد. به دلیل نقش و جایگاه اعتصابات کارگران صنعت نفت بود که شعار "کارگر نفت ما رهبر سر سخت ما" بر سر زبان تظاهرکنندگان علیه رژیم پهلوی افتاد. در بطن این شرایط انقلابی شوراها و تشکلهای توده‌ای ایجاد شدند. به میدان آمدن طبقه کارگر در ابعاد سراسری در انقلاب ۵۷ نقش و جایگاه این طبقه را در تحولات اجتماعی ایران نشان داد. اما در غیاب آلت‌رناتیو سوسیالیستی این جریان ارتجاع اسلامی بود که با یاری امپریالیست‌ها انقلاب ایران را سرکوب کرد. این انقلاب بار دیگر نشان داد که مبارزات کارگری هر اندازه هم توسعه یابد، در غیاب حزب کمونیستی خود به زائیده جناح‌های درونی بورژوازی تبدیل خواهد شد. در آن دوران احزاب چپی که فعالیت داشتند، اصولا یا هیچ

کارگران به چه علت باید زندانی و کشته شوند!



دلمشغولی‌ها و دغدغه‌های کارگران و مردم جان آمده تبدیل شده است. همین مسئله

به نوبه خود بر روی قدرت خرید کارگران تاثیر گذاشته و آن را بیش از پیش تنزل داده است. تا آن جا که دستمزدها و درآمدهای کنونی این طبقه، دیگر به هیچ وجه پاسخ‌گوی نیازها و تقاضاهای زندگی آنان نخواهد بود.

متن کامل این اطلاعیه را در سایت کمیته هم‌هانگی مطالعه کنید.

<http://www.khamahangy.com>

معلم و دانشجو و بسیاری دیگر از فعالان سیاسی و اجتماعی، صرفا به دلیل دفاع از خواسته‌ها و مطالبات کارگران و دیگر اقشار محروم و تحت ستم جامعه و بیان افکار و اعتقادات سیاسی و اجتماعی خود، به حبس‌های طولانی مدت محکوم شده و هم‌اکنون در زندان بسر می‌برند.

کارگران و فعالان سیاسی و اجتماعی کشور، درست در شرایطی بازداشت و روانه زندان‌ها می‌شوند که تحت سلطه و حاکمیت سرمایه و در چنبره مناسبات نابرابر و ضدکارگری نظام سرمایه‌داری، خیل میلیونی مزد بگیران، زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی و معیشتی قرار گرفته و مشکلات و گرفتاری‌های آنان به شکل روزافزونی در حال گسترش است. صعود سرسام‌آور و روزانه قیمت کالاها، به ویژه کالاهای ضروری و مورد نیاز توده‌های مردم همچون مواد غذایی و دارویی، پوشاک و نوشت افزار، ایاب و ذهاب و مسکن و ... امروزه دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست و تامین هزینه‌های آن، در شرایط کنونی، به یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین

«کمیته هم‌هانگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری» اطلاعیه‌ای به تاریخ ۵ آذر ماه ۱۳۹۱ در حمایت از زندانیان سیاسی منتشر کرده است، که در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

«... در روز چهارشنبه هفته گذشته، پدرام نصرالهی از فعالین کارگری شهر سنندج و از اعضای کمیته هم‌هانگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، برای سپری کردن دوره محکومیت ۱۹ ماهه خود، بار دیگر در زندان مرکزی شهر سنندج محبوس شده است. علاوه بر این در نیمه اول آبان ماه، بخشی از نیروهای امنیتی، موسوم به فتا، ستار بهشتی کارگر وبلاگ نویس را به اتهام نشر اکاذیب و اقدام علیه امنیت ملی، در شهر رباط کریم بازداشت نموده و پس از چند روز، جسد او را تحویل خانواده اش می‌دهند.

و این در حالی است که رضا شهابی، بهنام ابراهیم زاده، محمد جراحی، فریبرز رئیس دانا، شاهرخ زمانی، نسرين ستوده، رسول بدایقی و ده‌ها کارگر و روزنامه‌نگار، حقوق دان و وکیل دادگستری،



اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بمناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو (۱۳۹۱)

امسال جنبش دانشجویی ایران در شرایطی به ۱۶ آذر روز دانشجو نزدیک می‌شود، که تداوم و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران و تأثیر پیامدهای آن بر کار و زندگی و معیشت طبقه‌ی کارگر و قشرهای زحمتکش جامعه هر روز ابعاد تازه تری به خود می‌گیرد. تشدید تحریم‌های اقتصادی بر متن تداوم این بحران و در حالی که صادرات نفتی شاه‌رگ حیاتی اقتصاد ایران و منبع اصلی بودجه دولتی را تشکیل می‌دهد بر وخامت این اوضاع آشفته اقتصادی افزوده است.

بر متن طولانی شدن عمر بحران اقتصادی و فشار تحریم‌ها و محرومیت‌های زیادی که به خانواده‌های کارگری و اکثریت مردم ایران تحمیل شده است، اعتراضات و مبارزات کارگران برای دستیابی به مطالباتشان در چند ماهه اخیر رشد کرده است. رشد مبارزه‌ی کارگران علیه تعرض همه‌جانبه‌ای که کار و زندگی آنها را تحت فشار قرار داده است، گسترش نارضایتی عمومی از ادامه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و چشم انداز طغیان‌های اجتماعی و بی‌افقی جناح‌های مختلف رژیم در غلبه بر این بحران‌ها زمینه‌های عینی پیشروی جنبش سوسیالیستی و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را فراهم آورده است.

امسال جنبش دانشجویی ایران در شرایطی به ۱۶ آذر روز دانشجو نزدیک می‌شود، که تداوم و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه‌داری ایران و تأثیر پیامدهای آن بر کار و زندگی و معیشت طبقه‌ی کارگر و قشرهای زحمتکش جامعه هر روز ابعاد تازه تری به خود می‌گیرد. تشدید تحریم‌های اقتصادی بر متن تداوم این بحران و در حالی که صادرات نفتی شاه‌رگ حیاتی اقتصاد ایران و منبع اصلی بودجه دولتی را تشکیل می‌دهد بر وخامت این اوضاع آشفته اقتصادی افزوده است.

امروز بن بست و سردرگمی استراتژیک اصلاح طلبان حکومتی و بخش‌هایی از اپوزیسیون بورژوازی ایران که تا قبل از وقوع کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸، به اصلاح رژیم از طریق "مکانیسم‌های انتخاباتی" امید بسته بودند، انعکاس خود را در یأس و سرخوردگی سازمانها و نهادهای دانشجویی وابسته به آنها نشان می‌دهد. این واقعیت و از سوی دیگر رشد اعتراضات و مبارزات کارگری و فراهم شدن زمینه‌های عینی برای پیشروی جنبش سوسیالیستی، گسترش فعالیت محافل و پیشروان چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی را به یک ضرورت سیاسی تبدیل کرده است. فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش دانشجویی که بر متن اوضاع سیاسی کنونی مبارزات خود را پیش می‌برند، برای پاسخگویی به این ضرورت سیاسی لازم است که زمینه‌های فعالیت خود را بشناسند.

تشدید تحریم‌های اقتصادی بعنوان یکی از اهرم‌های دخالت امپریالیستی در همانحال که با گسترش بیکاری و فقر و فلاکت کارگران و اقشار محروم جامعه همراه بوده است، امید به انتقال قدرت از بالا و با دخالت دولت آمریکا و دیگر قدرتهای غربی را در میان بخش‌های مختلف اپوزیسیون بورژوازی قوت بخشیده و در همین راستا تحرک این جریان‌ها برای همگرایی و ایجاد ائتلاف‌ها را وارد دوره‌ی تازه‌ای کرده است. رژیم جمهوری اسلامی برای مقابله با خطر گسترش اعتراضات کارگری و توده‌ای به تنها گزینه ممکن یعنی سرکوب سیستماتیک و تشدید فضای رعب و وحشت در جامعه روی آورده است. نیروهای رنگارنگ اپوزیسیون بورژوازی ایران هم با ترساندن مردم از انقلاب، با مانورهای سیاسی بی‌مایه و تمرین آلترناتیو سازی در کمین‌نشسته اند تا در شرایط گسترش اعتراضات توده‌ای با دخالت و پشتیبانی قدرت‌های امپریالیستی و از بالای سر مردم اوضاع را به کنترل در آورند.

در شرایط کنونی تلاش برای بسیج و به حرکت در آوردن توده دانشجویان حول خواست آزادی بیان و آزادی تشکل و تجمع و برای شکستن فضای پادگانی و امنیتی حاکم بر دانشگاه‌ها و مقابله با اجرای سیاست تفکیک جنسیتی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها از اولویت‌های فعالین جنبش دانشجویی است.

بر بستر این اوضاع بحرانی، رژیم جمهوری اسلامی که ظرفیت‌های بالقوه و کارائی سیاسی جنبش دانشجویی بعنوان زنگ هشدار نیروهای بزرگ تر اجتماعی را می‌شناسد، فضای پادگانی و اختناق آوری را نیز بر محیط دانشگاه‌ها حاکم کرده است. فضای حاکم بر دانشگاه‌ها و صف بندی سیاسی حاکم بر جنبش دانشجویی جدا از اوضاع حاکم بر جامعه ایران نیست. دانشجویان بعنوان حساس‌ترین بخش روشنفکران جامعه به آگاهانه‌ترین وجهی صف بندی سیاسی جامعه را منعکس می‌سازند. اگر صف بندی

حرکت چپ در متن جنبش فراگیر دانشجویی ریشه در بیش از ۶۰ سال حضور معنوی، سیاسی و حتی تشکیلاتی کمونیست‌ها دارد. این حرکت امروز می‌تواند با اعتماد به نفس و با پیشینه پر از صداقت و شور انقلابی خود، خواست‌های خود را با نیازهای واقعی جامعه، کارگران و اکثریت مردم محروم و تحت ستم هماهنگ سازد. در حالیکه اصلاح طلبان حکومتی و سنت ملی - مذهبی که هنوز هم بخش‌هایی از جنبش دانشجویی را به خود مشغول کرده‌اند، شرمگین و بدهکار سازش‌های خود با دستگاه حاکم هستند، سنت چپ و کمونیستی با سرفرازی می‌تواند پرچم‌دار جنبش دانشجویی باشد و ضروری است که فعالین پیشرو و سوسیالیست با اعتماد به نفس شایسته خود، سنت‌های پیشرو این جنبش را پی بگیرند و جنبش دانشجویی را از زیر نفوذ نهادها و تشکل‌های وابسته به این جریان‌ها ارتجاعی بیرون بکشند.

جنبش دانشجویی به مثابه جنبش توده‌ وسیعی از جوانان آگاه، پرشور و رزمنده، لازم است از پرچمداران همبستگی و اتحاد انسان‌های مبارز، متعهد، آزادیخواه و برابری طلبی باشد که به دام جدا سازی‌ها و تفرقه‌های ملی و مذهبی و جنسی نمی‌افتد و به جز سعادت بشر و رفاهای انسان از هرگونه ستم و استثمار و جهل و خرافه، به چیزی دیگر نمی‌اندیشند.



نسل جوان ایران مرعوب ارتجاع و سرکوب نخواهد شد!



جوانان به طور عموم دارای مطالباتی روا در عرصه حقوق فردی، سیاسی و اجتماعی هستند. آنها خواهان برخورداری از حق تحصیل رایگان در همه مراحل هستند. آنان می‌خواهند از فرصتهای یکسان برای پرورش استعداد و توانایی‌های خود برخوردار باشند. آنها می‌خواهند افق زندگی آنها از لحاظ دستیابی به کار مناسب و برخورداری از امکانات اولیه زندگی روشن باشد. آنها می‌خواهند انسانهایی مرفه و آزاد باشند. آنها خواهان برچیده شدن دخالت پلیسی در زندگی خود هستند. آنها خواهان اینند که حق انتخابشان در زندگی خصوصی و عمومی مورد احترام و رعایت قرار گیرد. آنها خواهان بهره‌مندی از امکانات امروزی برای ورزش و تفریح و پرورش جسم و درون خود هستند. آنها از دخالت مذهب در زندگی خود و در آموزش و پرورش بیزارند. جوانان از دخالت مذهب در دولت به تنگ آمده‌اند. در میان جوانان فرزندان کارگران و زحمتکشان مطالباتی بسیار فراتر دارند. خواست این جوانان همان خواست‌های طبقه کارگر است.

دانشگاه‌های ایران همواره و بویژه در سال‌های اخیر یکی از کانون‌های فعال مبارزه بوده‌اند. نه تلاش برای تبدیل کردن دانشگاه به مرکز آموزش ارتجاع مذهبی، نه هفت خوانی که برای دستیابی به دانشگاه ایجاد کرده بودند و نه دادن امتیازات ویژه به جوانان عضو خانواده‌های وابسته به رژیم، هیچکدام نتوانستند این مرکز تجمع جوانان را به نهاد سرسپرده رژیم تبدیل کنند.

از طرف دیگر خصلت‌های جنبش دانشجویی در سالهای اخیر سیاسی بودن آن بوده است. مبارزات دانشجویان اگرچه در مواردی بر سر مسائل صنفی آغاز شده، اما به سرعت از سطح مسائل صنفی فراتر رفته و به انعکاس مسائل اجتماعی بیرون از دانشگاه پرداخته است. بخش چپ جنبش دانشجویی ایران در سال‌های اخیر با اتکا به این تجارب و پیشینه تاریخی خود، و با دفاع از آرمانهای کارگری و سوسیالیسم نقش چشمگیری در ایجاد پیوند سیاسی و معنوی با فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایفا کرده است.

با این وجود جوانان ایران هنوز ظرفیت واقعی خود را در مبارزه با این رژیم در میدان رویارویی‌های سیاسی بروز نداده‌اند. جنبش دانشجویی به مثابه جنبش توده وسیعی از جوانان آگاه، پرشور و رزمنده، لازم است از پرچمداران همبستگی و اتحاد انسان‌های مبارز، متعهد، آزادیخواه و برابری طلبی باشد که به دام جدا سازی‌ها و تفرقه‌های ملی و مذهبی و جنسی نمی‌افتد و به جز سعادت بشر و رهایی انسان از هرگونه ستم و استثمار و جهل و خرافه، به چیزی دیگر نمی‌اندیشد.

۱۶ آذر روز دانشجو را در شرایطی پشت سر گذاشتیم که رژیم فضای پادگانی و اختناق آوری را بر محیط دانشگاه‌ها حاکم کرده بود و همه امکانات پلیسی و امنیتی خود را برای جلوگیری از برگزاری مراسم به مناسبت این روز در دانشگاه‌های کشور به کار انداخته بود. واقعیت این است که رژیم اسلامی با نسل جوان این کشور رودرو قرار گرفته است. نگاه این رژیم به این نسل نگاه به دشمن است. رژیم از دست جوانان این کشور عاصی شده است. تمام تلاش‌هایش برای برای اشاعه مذهب در میان این نسل نقش بر آب شده است. تمام تلاش‌هایش برای پیداکردن جای پائی در دانشگاه‌ها و در میان نسل جوان بطور کلی با شکست روبرو شده است. رژیم نتوانسته راه و رسم زندگی را آنگونه که خود می‌خواهد بر جوانان این کشور تحمیل کند. با همه اینها ابعاد سختی‌ها و مشقات جوانان در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی وصف ناپذیر است.

بر اساس مراکز آمار جمهوری اسلامی ایران، نسل جوان یعنی جوانان بین سنین ۱۴ تا ۲۹ سال بیش از نیمی از جمعیت ۷۵ میلیونی ایران را تشکیل می‌دهند. نزدیک به یک چهارم از نیروی کار این نسل فاقد شغل و بیکار است. آمار بیکاری جوانان را رژیم ۲۳.۸ درصد اعلام کرده است. نرخ بیکاری در استان‌های مختلف ایران متفاوت است، اما نرخ بیکاری در استان‌های مرز نشین از دیگر نقاط ایران بالاتر است. اکنون بیشتر از ۳۰ درصد از فارغ التحصیلان کشور بیکار هستند، هیولای بیکاری از هم اکنون بر آینده بسیاری از این دانشجویان سایه افکنده است. این نیروی عظیم و پر انرژی در همانحال به آزادی و رفاه همانند نان شب نیاز دارد و هیچ امیدی نیز به بهبود آینده در حکومت اسلامی تصور نمی‌کند. اکثر جوانان متعلق به خانواده‌هایی هستند که توسط سرمایه‌داری ایران و رژیم خدمتگذار آن به زیر خط فقر رانده شده‌اند. بیکاری و فقر و نداشتن امید غلبه بر آنها و سطح بسیار پائین آموزش، بهداشت و خدماتی که به آنها عرضه می‌شود، چشم انداز این نسل را برای تامین یک آینده قابل اتکا تاریک کرده است. این مصائب در کنار استبداد سیاه و عدم فرصت برابر در کاربایی، آموزش و امکان رشد و پیشروی، جوانان متعلق به طبقه کارگر و مردم زحمتکش را عاصی کرده است.

جامعه جوان ایران و موقعیت منکوب شده نسل جوان در جامعه از طرفی و آرزوها و امیدهای آنها برای دنیای بهتر، هر روزه آنها را بیشتر با سیستم ستمگرانه، سرمایه دارنه و ارتجاع اسلامی در تعارض می‌اندازد. هیچ یک از طرح و پروژه‌های رژیم برای به انقیاد کشیدن این نسل پاسخ نگرفته است.

تجارب و تحولات سال‌های اخیر زمینه‌های عملی اتحاد و همبستگی جنبش دانشجویی با جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی را فراهم آورده است. در نتیجه پیشروی این جنبش‌ها در چندین سال گذشته ما شاهد وجود شبکه‌های نسبتاً وسیعی از فعالین و رهبران هستیم که ارتباط گرفتن با آنها به یک امکان واقعی و عملی تبدیل شده است.

در حالی که اوضاع منطقه‌ای و جهانی و مجموعه بحران‌هایی که رژیم اسلامی با آن دست به گریبان است زمینه‌های عینی را برای اعتدالی اعتراضات توده‌ای فراهم آورده است، فعالین و پیشروان کمونیست، چپ و رادیکال جنبش دانشجویی باید با درس گرفتن از تجارب تحولات انقلابی در کشورهای منطقه، ماهیت واقعی سیاست نیروهای اپوزیسیون بورژوازی ایران را که به منظور عقیم گذاشتن مبارزات آزادیخواهانه مردم و برای جایجائی قدرت از بالا، به دخالت قدرت‌های امپریالیستی امید بسته‌اند، افشا نمایند.

بخش سوسیالیست و چپ جنبش دانشجویی نه با خود مشغولی و پرداختن به خود بلکه با پرداختن به این جهت‌گیری‌ها و وظایف اساسی و تلاش برای رفع موانعی که سر راه این جنبش قرار دارد است، که می‌تواند جایگاه واقعی خود را در رهبری جنبش دانشجویی پیدا کند و به صفوف خود انسجام ببخشد. در راستای همین اهداف و پاسخ به این نیاز واقعی است که اتحاد عمل و همکاری میان فعالین طیف چپ و سوسیالیست رادیکال در دانشگاه‌ها، ضرورت و مبرمیت پیدا می‌کند.

به امید اینکه در ۱۶ آذر شاهد برگزاری مراسم‌های با شکوه روز دانشجو در دانشگاه‌های سراسر کشور باشیم، این روز تاریخی را گرامی می‌داریم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، برابری،
حکومت کارگری

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱۰ آذر ۱۳۹۱

۳۰ نوامبر ۲۰۱۲

جهان امروز

نشریه سیاسی
حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هنیت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب جهان امروز با نویسندگان آن است و تنها مطالبی که با نام جهان امروز امضا شده باشد، موضع رسمی نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

سیاست نژاد پرستانه و خارجی ستیزی
جمهوری اسلامی
و اعتراض شهروندان افغان

می‌کند که نانوائی ها، سوپرمارکت ها و مراکز فروش مواد غذایی در صورت فروش نیازمندی های زندگی به شهروندان افغانستانی بدون مجوز، پلمپ و جریمه خواهند شد.

توجیه و بهانه رژیم برای اتخاذ این سیاست ها بحران اقتصادی و بیکاری است. این سیاست ضدانسانی و نژادپرستانه جمهوری اسلامی علیه کارگران مهاجر افغان همان سیاستی است که در سراسر جهان از طرف احزاب نژادپرست برای منحرف کردن ریشه های بحران جامعه سرمایه داری، حضور خارجی ها را به عنوان دلیل بیکاری بهانه می کنند. هدف رژیم جمهوری اسلامی هم در فشار بر کارگران و پناهجویان افغانستانی دقیقاً در خدمت این امر است که با قربانی کردن این مردم محروم و پناهجو، خشم توده های مردم بیکار و تهدیست جامعه را از مسبب اصلی بحران و بیکاری منحرف کرده و مردم محروم مهاجر افغان را عامل بیکاری و مریضی و دردهای اجتماعی معرفی کند.

تشدید فشار و اخراج مهاجرین و کارگران افغانی، جدا از مصرف داخلی، هدف فشار بر حکومت دست نشانده افغانستان و اشغالگران این کشور و جوامع غربی را که این رژیم را در عرصه بین المللی تحت فشار و تحریم های خود قرار داده اند، نیز مورد نظر دارد. رژیم جمهوری اسلامی نیز با تحمیل فشار بر شهروندان محروم و دست تنگ افغانسانی می خواهد مقابله به مثل کرده و آنها را وجه معامله امتیازگیری از آمریکا و غرب قرار دهد.

تشدید این فشار و برخورد های نژادپرستانه به مهاجران افغان در حالی صورت می گیرند که عده بسیاری از آنان به درازای طول عمر رژیم جمهوری اسلامی در این کشور کار کرده و زحمت کشیده و همدوش دیگر هم طبقه ای های خود در ایران استثمار شده و برای سرمایه داران ثروت آفریده اند.

مطابق آمار خود رژیم ازدواج حدود ۳۰ هزار زن ایرانی با مردان افغان در دفاتر رسمی به ثبت رسیده است. آمارهای دیگری اشاره به بیش از صدها هزار کودک می کند که از مادران ایرانی در این کشور بدنیا آمده اند و در همین جامعه بزرگ شده اند و حتی رنگ افغانستان را هم ندیده اند، اما نه شناسنامه دارند و نه به مدرسه راه یافته اند.

واقعیت این است که با هر معیار و شاخصی، کارگران افغان بخشی از جمعیت کارگری ایران هستند و باید شهروند این جامعه بحساب آیند و نه تنها نباید با هیچ توجیهی حق و حقوق شان را زیر پا نهاد، بلکه باید از کلیه حقوق شهروندی نیز برخوردار باشند.

همبستگی طبقاتی، به کارگران ایران حکم می کند که همانگونه که برای تحقق خواست های خود فریاد می زنند، صدای اعتراض کارگران مهاجر افغان نیز باشند و با صدای بلند برای تأمین حقوق زیرپا شده آنان نیز فریاد بزنند.

خشم و حمله اهالی شهرک "اسلام قلعه" افغانستان به کنسولگری جمهوری اسلامی در هرات در روز یکشنبه نوزدهم آذر ماه، بار دیگر چهره کریه خارجی ستیزی و ضدیت حکومت اسلامی بر علیه کارگران مهاجر و شهروندان پناهجوی افغانستانی در ایران را در اذهان زنده کرد.

بنا به گزارش خبرگزاری ها، اعتراض این مردم به ناپدید شدن ۱۳ تن از اهالی این شهرک بوده که حدود سه ماه و نیم پیش برای یافتن کار به ایران رفته بودند. معترضین می گویند بر اساس شواهد کافی آنان در دشت "حاجی آباد" در منطقه "تایباد" کشته شده اند. آنان در تظاهرات و حمله اعتراضی شان به کنسولگری، ضمن حمل عکس مفقودین اظهار داشته اند که این افراد توسط نیروهای انتظامی رژیم ایران کشته شده اند. یکی از معترضان به خبرگزاری ها گفته است که چند ماه است علیرغم اعتراضاتمان کسی به داد ما نرسیده است. تا کابل رفتیم و هرچه داد کشیدیم کسی صدای ما را نشنید. ما خواهان جنازه ها هستیم. پلیس و نیروهای انتظامی تظاهر کنندگان خشمگین را با تیراندازی هوایی از کنسولگری جمهوری اسلامی در هرات دور ساخته و آنها را متفرق کردند.

وضعیتی که شهروندان افغانسانی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با آن درگیر هستند، یکی از برگ های سیاست های ضد مردمی رژیم است که بدون شک در جهان امروز در ردیف صدرنشینان دولت های خارجی ستیز جهان قرار دارد.

کشتن و اذیت و آزار و توهین و بی حرمتی به مردم زحمتکش افغانستانی که بخاطر وضعیت امنیتی و یا در پی کار به ایران رفته اند، ابعاد و سابقه ای طولانی دارد و چنین اتفاقاتی که مردم این شهرک را به اعتراض و واکنش وا داشته است، تنها نمونه ای از سیاست سیستماتیک و آگاهانه و نهادینه شده یکی از منفورترین حاکمیت های ضد مردمی در جهان بر علیه پناهندگان است.

این نوع موارد، نه یک اتفاق استثنائی، بلکه نتیجه سیاست هایی است که هر روز از طرف مراکز دولتی این رژیم در مناطق های مختلف بر علیه این مهاجرین در ایران اعمال می شود.

ممنوعیت حضور افغانستانی ها در ۱۷ استان از ۳۱ استان کشور، ممنوعیت دریافت خدمات بهداشتی، ممنوعیت داشتن کار و شغل، در حالیکه نفس اقامتشان پذیرفته شده است. ممنوعیت دریافت خدمات بهداشتی، ممنوعیت دریافت گواهینامه رانندگی، ممنوعیت تحصیل برای بچه ها در مدارس و آویزان کردن انواع تابلوهای ممنوعیت ها بر مغازها و مراکز تفریحی و پارک ها خود را نشان می دهد. آنچه که اشاره شد تنها نمونه هایی از رفتار ضد مردمی با مهاجرین افغانستانی در ایران است.

یک نمونه دیگر اخیر این سیاست این است که مدیر اتباع و مهاجرین استانداری فارس در کمال وقاحت به بهانه جلوگیری از شیوع بیماری های واگیردار، اعلام

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

رژیم جمهوری اسلامی عامل مرگ و تباهی زندگی انسان‌ها!

که فرزندان این کارگران نیز، حتی آنجا که فرصت می‌یابند به مدرسه بروند، همیشه در خطر سوانحی هستند که پدران و یا مادران‌شان با آن‌ها مواجهند. سانحه‌ی تکان دهنده آتش سوزی در روستای شیناوی از طریق شبکه‌های اجتماعی رسانه‌ای شد، و گرنه روزانه سوانح و حوادث بسیاری برای کارگران و فرزندان آنها روی می‌دهد که کسی از آنها مطلع نمی‌شود.

جمهوری اسلامی، هم مصائب یک رژیم مستبد، فاسد و خدمتگزار سرمایه در این نظام اجتماعی را به طبقه کارگر و مردم محروم تحمیل کرده و هم مصائب ناشی از قوانین، سنن و عادات یک رژیم مذهبی را. حاصل این دو ملغمه تباه شدن زندگی انسان‌هاست. افزایش آمار مرگ و میر و معلولیت در مراکز ناامن تولیدی و خدماتی و مرگ در محیط‌های ناامن آموزشی تنها بخشی از مصائبی است که به مردم کارگر و زحمتکش تحمیل شده است. هر چه به عمر ننگین این رژیم اضافه شود گستردگی و عمق این مصائب بیشتر می‌شود. باید توجه داشت که این رژیم فاسد اسلامی خود نیز در منگنه‌ی آن دو پدیده و مبارزات لاینقطع کارگران و مردم آزادی‌خواه فشرده شده و هراس از خطر برپائی خیزش‌های توده‌ای، خواب را از چشم سران رژیم ربوده است. این واقعیت‌ها از یک سو، و انزوای بین‌المللی رژیم و کور شدن افق تبدیل شدن به یک قدرت برتر منطقه‌ای، تشدید نزاع و کشمکش در درون جناح‌های حکومتی و درماندگی و بی‌افقی این جناح‌ها در غلبه بر این بحران‌ها از سوی دیگر، زمینه‌های عینی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را فراهم آورده است. لازم است کارگران و مردم آزاده این واقعیت را در نظر بگیرند و آگاهانه و سازمان‌یافته و با استراتژی روشن سیاسی، آماده‌تر پا به میدان مبارزه سیاسی و رویارویی با این رژیم بگذارند و پایان عمر آن را رقم بزنند.

علیرغم این واقعیت دادگاهی در یزد صاحبکار را فقط به ۶ ماه زندان تعزیری و دادن یک‌سوم دیه محکوم کرد.

دو روز بعد از سالگرد فاجعه کارخانه فولاد غدیر گزارش سوانح و حوادث ۹ ماهه کار در استان اصفهان منتشر شد. خبرگزاری رسمی ایلنا به نقل از رئیس اداره بازرسی کار اداره کل کار استان اصفهان گزارش داد که از اول سال تا کنون هزار و ۱۱۷ حادثه برای کارگران این استان اتفاق افتاده است. او گفت بین ۷۰ تا ۷۵ درصد این حوادث به دلیل قصور کارفرمایان رخ داده است. او از فوت ۴۹ کارگر در واحدهای تولیدی طی این مدت خبر داد و تاکید کرد: در این مدت ۱۱۷ نفر قطع عضو، ۷۲ نفر دچار نقص عضو شده‌اند، ۴۲۳ مورد شکستگی، ۴۸ سوختگی، ۳۳۴ جراحت و ۷۴ مورد سایر صدمات نیز به ثبت رسیده است. این مقام اداری خود اعتراف کرده است که این آمار باید با توجه به این واقعیت سنجیده شود که بسیاری از حوادث محیط کار به اداره کار گزارش داده نمی‌شود.

اخبار کشتار کارگران در محیط‌های ناامن کار در شرایطی پخش می‌شود که خبر سوختن دانش‌آموزان روستای "شیناوی" در سر تیرتیر خبرهاست. در ۱۵ آذرماه ۳۷ دانش آموز کودک در کلاسی در روستای شیناوی، از توابع شهرستان پیرانشهر، دچار سانحه آتش‌سوزی شدند. در این سانحه ۲۹ دانش آموز، معلم و سرایدار دچار سوختگی شدند. تا کنون سه تن از این کودکان جان خود را از دست داده و جان چند تن دیگر در خطر است. بنا به گزارش‌ها بخاری نفتی عامل آتش سوزی کلاس درس بوده است. مدرسه دخترانه "شین آباد" پیرانشهر به کلی فاقد استانداردهای فضای آموزشی، گرمایشی است.

مراکز کار در ایران کشتارگاه کارگران است. آخرین تحقیقات نشان می‌دهد که حوادث کار دومین عامل مرگ‌ومیر ایران بعد از تصادفات است. سانحه شیناوی نیز موید این واقعیت آشکار است

دوشنبه ۲۰ آذر سالروز سانحه دردناک کارخانه فولاد غدیر یزد بود. شامگاه روز ۲۰ آذر سال ۹۰ حوالی ساعت ۱۹ و ۴۵ دقیقه و درست یک ربع مانده به اتمام آخرین شیفت کاری کارگران، کوره ذوب آهن کارخانه فولاد غدیر منفجر شد و در پی این انفجار به دلیل پرتاب مواد مذاب و گدازه‌های درون کوره، ۱۸ کارگر کشته و یک کارگر دیگر مجروح شد. این حادثه درحالی روی داد که بنا بر اظهارت منابع آگاه از جمله کارگران کارخانه فولاد غدیر، کارخانه یاد شده همواره یکی از واحدهای تولیدی حادثه خیز محسوب می‌شده است؛ به طوری که از زمان راه‌اندازی این کارخانه در سال ۸۶ تا زمان انفجار در آذر ماه سال ۹۰، حداقل ۶ حادثه مشابه دیگر در کارخانه فولاد غدیر رخ داده بود. به گفته این کارگران چه در زمان وقوع حادثه مذکور و چه پیش از آن، کارفرما بدون در اختیار گذاشتن پوشش و لباس کار مناسب، کارگران را به محیط کار اعزام می‌کرده است. در نتیجه آن‌ها به اجبار در مجاورت کوره مشغول کار بوده‌اند، به گونه‌ای که سوختگی سطحی همواره یکی از حوادث شایع در میان کارگران این واحد تولیدی بوده است. مسئولان اداره کار نیز از تحلف کارفرما مطلع بوده‌اند. "محمدعلی مکاری" که علاوه بر سوختگی ۴۵ درصدی‌اش، پدر خود را نیز در این حادثه از دست داده است، سال گذشته گفت:

«بازرسین می‌آمدند و می‌رفتند ولی پیگیری نمی‌کردند. بازرس‌ها غیر از اینکه باید وضعیت ایمنی کوره را بررسی می‌کردند باید به تجهیزات ایمنی که کارفرما به ما می‌داد هم نظارت می‌کردند. ما باید لباس‌های ایمنی می‌داشتیم. اما روز حادثه لباس پلاستیکی بر تن ما بود که از کارخانه به ما داده بودند. همین لباس پلاستیکی باعث شدت سوختگی ما شد.»

پس از تحقیقات معلوم شد که کارفرما هیچ‌گونه تجهیزات ایمنی را در محل کار تعبیه نکرده و هیچ‌کدام از اقدامات بازدارنده را انجام نداده است.

هر گونه اصلاحات ضد کارگری در قوانین کار و تامین اجتماعی باید فوراً متوقف شود!

۳ - هر گونه اعمال تغییر در قوانین کار و تامین اجتماعی می‌باید با شرکت مستقیم نماینده‌های منتخب مجامع عمومی کارگران در کارخانه‌ها انجام گیرد و قبل از طرح و تصویب در صحن مجلس، می‌بایست از طریق چاپ در جراید کثیرالانتشار به اطلاع کارگران و افکار عمومی برسد.

۴ - هر گونه تغییر در قوانین کار و تامین اجتماعی مستقیماً و بلاواسطه مربوط به شرایط کار و زیست ما کارگران است و زندگی و معیشت ما به این تغییرات و یا عدم تغییر در این قوانین گره خورده است لذا ما از هم اکنون و تا لحظه‌ای که دولت در صدد اعمال تغییرات ضد کارگری در قوانین کار و تامین اجتماعی است و خواست میلیون‌ها کارگر برای افزایش فوری دستمزدها و تحقق دیگر خواست‌هایشان را نادیده می‌گیرد اقدام به هر گونه اعتراض را حق مسلم خود و تبعات چنین رویکردی از سوی کارگران را مستقیماً متوجه دولت و نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌دانیم.

اتحادیه آزاد کارگران ایران اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۰ آذر ماه ۱۳۹۱ صادر کرد که در بخشی از آن اعلام کرد "اصلاحیه آنچنان ضد کارگری و بر علیه زندگی و معیشت میلیون‌ها خانواده کارگری است که نه تنها دولت جرات انتشار آنرا در میان کارگران و افکار عمومی به خود نداد، بلکه حتی تشکل‌های دست‌سازش همچون کانون عالی شوراهای اسلامی کار را نیز نامحرم تشخیص داد و آنها را از متن نهایی اصلاحیه که به مجلس فرستاده است بی‌خبر گذاشت."

این اتحادیه در بخشی پایانی این اطلاعیه اعلام داشت:

۱ - ما هر گونه اعمال تغییر در قانون کار و قوانین تامین اجتماعی را با روشی که دولت در پیش گرفته است و بدور از چشم کارگران و افکار عمومی در دالانهای مجلس در صدد تصویب آن است قویاً محکوم می‌کنیم.

۲ - طرح و تصویب اصلاحیه‌ای که در رابطه با قانون کار از سوی دولت در اختیار مجلس شورای اسلامی قرار گرفته و هر گونه اصلاحیه‌ای بر قوانین تامین اجتماعی باید فوراً متوقف گردد.

لایحه اصلاح قانون کار تدارک تعرضی دیگر به طبقه کارگر!

خود داشته باشند. اینها که یادآوری گردید بخش‌های مهمی از تغییرات مورد نظر صاحبان سرمایه و ارگانهای مالی نئولیبرالیستی می‌باشد. همانطور که یادآوری گردید دولت (شامل سپاه) به عنوان بزرگترین کارفرمای کشور، و به تبع آنان سرمایه داران بخش خصوصی، سال‌هاست همان مواد معدود در قانون کار را عملاً زیر پا گذاشته اند. آنها ۸۵ درصد از کل جمعیت کارگری را از کار دائمی رانده اند. ۸ میلیون از این کارگران با قرارداد موقت و سفید امضا و محروم از بسیاری مزایا در خدمت شرکت‌های تامین نیروی انسانی هستند. سال‌ها پیش صدها هزار کارگر شاغل در کارگاه‌های ۱۰ نفره و کمتر از آن بنا به مصوبه مجلس از شمول قانون کار کنار گذاشته شدند.

پس پرسیدنی است که آیا لازم است برای جلوگیری از تغییر قانون کار جنگید؟ یا اینکه باید مستقیماً برای تحمیل یک قانون کار انقلابی به رژیم مبارزه کرد. جواب اینست که باید هر دو کار را انجام داد. لازم است به یاد داشته باشیم که تغییر همین قانون کار در عین داشتن سود مادی برای سرمایه داران دولتی و خصوصی می‌تواند یک دستاورد سیاسی هم برای آنها باشد. قانون کار موجود با مبارزه به جمهوری اسلامی تحمیل شد. از همان فردای تصویب قانون کار دولتهای گوناگون برای پس گرفتن تمام موادی کوشیدند که مخالفشان بودند. گرچه آنها به تدریج و بند به بند حقوق محافظت شده در آن بند ها را پس گرفتند، اما هنوز قشر نازکی از کارگران از وجود آنها سود می‌برند. در ضمن خود تثبیت این دستاوردها برای بورژوازی در یک قانون کار جدید اعتماد به نفس آنها را بالاتر برده و طبقه کارگر را ضعیف می‌کند. در ضمن خود مبارزه برای جلوگیری از تغییر بند های مذکور میتواند صف مبارزه برای تحمیل یک قانون کار انقلابی به حکومت اسلامی را تقویت کند. یکی از شروط این کار اینست که ما برای یک لحظه هم که شده ماهیت ضد کارگری قانون کار موجود، در کلیتش، را فراموش نکنیم. ■

و هوا و یا کار در شرایط سخت اضافه دستمزد بگیرند. در اصلاحیه کنونی بند مذکور حذف شده است. در اصلاحیه مستمری ناشی از فوت، بیماری، از کار افتادگی جزئی و کلی و موارد حمایتی دیگر که طبق ماده ۲۳ داده می‌شد تماماً حذف شده است. این ماده در پیش نویس اصلاحیه قانون تامین اجتماعی نیز به زیان کارگران تغییر کرده است. در اصلاحیه و نیز بنا به پیش نویس کنونی اصلاح قانون تامین اجتماعی سازمان‌های خصوصی بیمه می‌توانند موازی با سازمان تامین اجتماعی کارگران



را بیمه کنند. از آنجا که خدمت رسانی مراکز مرتبط با سازمان تامین اجتماعی روز به روز بی کیفیت تر شده اند، راه برای بخش خصوصی بیمه هموار گردیده است.

به طور کلی این لایحه طوری تنظیم گردیده که دست نمایندگان دولت و کارفرمایان در تفسیر مواد و تبصره ها به نفع خودشان باز است. در قانون کار مصوب ۱۳۶۹ کارآموزی محدود به سنین بین ۱۵ تا ۱۸ سال است. در لایحه کنونی قید سن حذف شده و به جای کارآموزی مناسبات قرون وسطائی، یعنی رابطه استاد با شاگرد، گنجانده شده است. این امر دست کارفرمایان را برای استعمار شدید کودکان و کارگران زن و مرد در هر سنی را باز میکند. در همین رابطه بند ۱۱۵ نیز حذف شده که اجازه نمیداد کارفرمایان به طور رسمی کودکان کمتر از ۱۵ سال را استخدام کنند. در میحث مربوط به تشکل، اشاره به شوراهای اسلامی کار از ماده ۱۳۱ فصل ششم حذف شده، اما هیچ حقی به کارگران داده نشده تا تشکل مستقل خود را بنا به اراده آزادانه

دولت روز ۱۴ آذر لایحه اصلاح قانون کار را به مجلس فرستاد. این لایحه قرار بود در زمستان سال گذشته برای تصویب به مجلس فرستاده شود. در آن زمان وزارت کار متن اصلاحیه را پخش کرد. عکس العمل کارگران و حتی خانه کارگر و حزب اسلامی کار شدید بود و دولت را ناچار کرد آنرا به بهانه کار کارشناسانه بیشتر پس بگیرد. این بار کابینه احمدی نژاد لایحه را بدون علنی کردن متن به مجلس فرستاده است. بهانه دولت در تلاش ۵ ساله اش برای تغییر قانون کار کنونی تامین زمینه مناسب برای جلب سرمایه و ایجاد شغل می‌باشد. اما زیر این پوشش دولت در صدد است تغییراتی در قانون کار بدهد که سال‌هاست مورد درخواست اتاق بازرگانی، صنایع و معادن بوده است. سرمایه داران متشکل در این "پارلمان سرمایه داران" قصدشان هرچه ارزاتر کردن نیروی کار، بی حقوق تر کردن طبقه کارگر و تامین رضایت "صندوق بین المللی پول" و سازمان جهانی تجارت" می‌باشد. و گرچه آنچه که قرار است روی کاغذ تغییر داده شود سالهاست توسط سرمایه داران و کارفرماها علیه طبقه کارگر عملی شده و می‌شود.

علیرغم عدم انتشار متن کنونی با بررسی نیاز سرمایه داران و تلاش دراز مدت آنها برای تغییر موادی از قانون کار و نیز متن منتشر شده سال گذشته میتوان تغییرات ممکن در آینده را پیش بینی کرد.

قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹ یک قانون کار ضد کارگری است. اما به دلیل تناسب قوای آن زمان موادی در آن گنجانده شد که برای کارگران فایده‌هایی داشته است. مثلاً ماده ۲۱ به کارفرماها اجازه نمیداد کارگران را بنا به اراده خود اخراج کنند. اما در صورت تصویب اصلاحیه کنونی کارفرما میتواند کارگران را به بهانه کاهش تولید، تغییرات ساختاری و یا شرایط اقتصادی کشور به آسانی اخراج کند. در لایحه کنونی قراردادهای موقت، سفید امضا و گرفتن سفته از کارگران از جانب کارفرمایان قانونی شده است. این ماده در قانون کار کنونی وجود ندارد.

در فصل مربوط به دستمزد ماده ای هست که بر اساس آن کارگران می‌توانند به خاطر بدی آب

نماینده‌گی کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box 75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981

representation@komalah.org

Tel: 0046 8 6030981

دوشنبه و جمعه از ساعت ۱۹ تا ۲۲ به وقت اروپا

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN
cpi@cpiran.org

آدرس های
حزب کمونیست
ایران و کومه له